

کوردستان

ارگان رسمی حزب دموکرات کوردستان ایران

www.kurdistanmedia.com

شماره ۹۱۳ | پنجشنبه، ۳۰ بهمن ۱۴۰۴ - ۱۹ فوریه ۲۰۲۴

تأمین حقوق ملی خلق کورد در چهارچوب ایرانی دموکراتیک و فدرال



جنبش کوردستان با انتقال تجربه‌های خود در حوزه سیاست و سازمان‌دهی به جنبش‌های سیاسی و مدنی دیگر بخش‌های ایران، می‌تواند نقشی جهت‌دهنده و تدویم‌بخش به اعتراض‌های پراکنده در سطح کشور ایفا کند. همچنین به سبب کارآمدی احزاب سیاسی، جنبش کورد از جایگاهی نیرومند در دیپلماسی برون‌مرزی برخوردار است و بدین‌سان صدای اعتراض‌ها بهتر به محافل، مجامع و مراکز سیاسی جهان می‌رسد و توجه رسانه‌های بین‌المللی را بیشتر به مسئله اعتراض‌های سراسری جلب می‌کند.

صفحه ۵



آنچه فاصله و مرز میان «ما» و «آن‌ها» را تعیین می‌کند، زبان است. زبان ستون فقرات هویت است و هویت بدون زبان هیچ تعریف و مانی ندارد. در زبان است که «من» به «ما» تبدیل می‌شود و با زبان است که می‌پرسیم: من کیستم؟ ما کیستیم؟ این‌ها کیستند؟ و پاسخ اینجاست: کورد هستند. زبان نه تنها آینده اندیشه و هویت است، بلکه میدان نبردی است که در آن معنا بازآفرینی می‌شود و نیروی مقاومت تجلی می‌یابد.

صفحه ۴

مهم‌ترین رسالت مردم و جریان‌های سیاسی در ایران و کوردستان:

ضرورت شتاب در اتحاد و تشکیل یک رهبری کارآمد و جمعی



خالد عزیزی:

باید سطح دیگری از همگرایی را به منصف ظهور برسانیم

کاک خالد عزیزی، سخنگوی حزب دموکرات کوردستان ایران، شامگاه ۲۶ بهمن ۱۴۰۴ در یک نشست سیاسی در شبکه اجتماعی «ایکس»، دیدگاه‌ها و مواضع حزب دموکرات را درباره مسائل روز سیاسی ایران و کوردستان تشریح کرد و در بخش دیگری از این نشست به پرسش‌ها و دیدگاه‌های شرکت‌کنندگان پاسخ داد.

کاک خالد عزیزی در آغاز سخنان خود به چهار عامل اشاره کرد که در تعیین آینده ایران نقشی اساسی دارند. این چهار عامل عبارت‌اند از: توانمندی‌های جمهوری اسلامی و نظام سرکوب؛ مردم و جنبش‌های اعتراضی در داخل کشور؛ معادلات جامعه جهانی و نقش ایالات متحده آمریکا و اسرائیل؛ و در نهایت، اپوزیسیون جمهوری اسلامی و مسئله آلترناتیو این رژیم. سخنگوی حزب دموکرات پس از تحلیل این چهار عامل، به سیاست‌های حزب دموکرات پرداخت و اعلام کرد که این حزب همواره بر این باور بوده است که این مردم ایران هستند که در نهایت باید تکلیف این رژیم را روشن کنند و نباید در انتظار آن بود که چه کسی و در چه زمانی ضربه نهایی را وارد می‌کند. مسئله این است که چه در کوردستان و چه در دیگر بخش‌های ایران، عبور از این مرحله و پیروزی نهایی بر جمهوری اسلامی زمانی محقق می‌شود که آلترناتیو جمهوری اسلامی در میدان مبارزه عملی حضور داشته باشد.

ایشان در رابطه با آلترناتیو جمهوری اسلامی تأکید کرد که ما به‌عنوان حزب دموکرات، بر پایه سیاستی که داریم، با هیچ جریان سیاسی اپوزیسیون و مخالف این رژیم دشمنی نمی‌ورزیم. ما دیدگاه‌ها، تفاوت‌های فکری و سیاست‌های خاص خود را داریم و از حقوق و سیاست‌های خویش دفاع می‌کنیم. اما مسئله اصلی و راهبردی این است که در هر شرایطی، ما به‌عنوان کورد و ما به‌عنوان حزب دموکرات، باید حق‌محور بوده و در ایران آینده در پی تحقق حقوق و مطالبات خود حرکت کنیم.

کاک خالد عزیزی در ارتباط با هم‌سرنوشتی و هم‌پیمانی مبارزاتی کوردها با دیگر ملت‌های ایران علیه جمهوری اسلامی اظهار داشت: راهبرد ما فدرالیسم است و معتقدیم فدرالیسم در ایران با اراده و مشارکت همه ملت‌ها محقق خواهد شد، از این‌رو، ما نیازمند تعامل با جامعه ترک و فارس نیز بوده و باید تشکل‌ها و فعالان مدنی در داخل کشور، از کورد و ترک گرفته تا دیگران، پیش‌برنده این روند باشند و آن درک متقابل و اهداف مشترک را شکل دهند. بر همین اساس، بار دیگر بر ضرورت هم‌مبارزاتی و اتحاد، هم در میان نیروهای سیاسی کورد و جامعه کوردستان و هم در سطح سراسری کشور تأکید می‌کنیم.

(متن کامل در صفحه ۳ درج شده است)

چرایی اتحاد عمل اپوزیسیون مخالف جمهوری اسلامی؟

جهت‌دهی و هدف‌بخشی به نارضایتی‌ها و اعتراضات در راستای مهم‌ترین هدف است.

گذار از جمهوری اسلامی، پایان دادن به چرخه دیکتاتوری در ایران، استقرار دموکراسی، تضمین حقوق ملیت‌ها، برابری و سکولاریسم می‌توانند آن حداقل‌های مشترکی باشند که نیروهای اپوزیسیون بر محور آن‌ها گرد هم آیند. این اصول، هم‌زمان می‌توانند مشروعیت بین‌المللی اپوزیسیون متحد را تأمین کرده و روند فروپاشی جمهوری اسلامی را با پشتیبانی جامعه جهانی شتاب بخشند. حزب دموکرات کوردستان ایران به سهم خود و به‌خوبی این مسئولیت را بر دوش خود احساس می‌کند و از همین‌رو آن را به‌طور رسمی اعلام کرده است که یکی از مهم‌ترین وظایف مردم و سازمان‌های سیاسی ایران، شتاب بخشیدن به تشکیل یک رهبری جمعی است که در مرحله کنار زدن این رژیم، نمایندگی نیروها و جریان‌های سیاسی و تنوع ساختاری مردم ایران را بر عهده داشته باشد. از این منظر، ما پیشبرد دیالوگ و همکاری تا رسیدن به یک ائتلاف کوردستانی را وظیفه‌ی فوری خود و سایر احزاب و سازمان‌های کوردستان ایران دانسته و با جدیت در راستای آن تلاش می‌کنیم. هم‌زمان فراخوان می‌دهیم که سازمان‌ها، جریان‌ها و شخصیت‌های مبارز و آزادی‌خواه ایران، به‌ویژه سازمان‌ها و شخصیت‌های ملت‌های تحت ستم، با درک حساسیت شرایط کنونی، حول برنامه و اهداف مشترک متحد شوند تا هرچه سریع‌تر ملزومات عبور از این مرحله را فراهم کنیم.

جمهوری اسلامی ایران چه از منظر جایگاه بین‌المللی و چه از حیث وضعیت داخلی، در بحرانی‌ترین و ضعیف‌ترین روزهای تاریخ خود به‌سر می‌برد. با این حال، شرط اساسی فروپاشی این رژیم، وجود بدیل و جایگزین است؛ امری که مسئولیت اپوزیسیون رژیم را چندین برابر می‌کند. جمهوری اسلامی ایران تاکنون از اختلافات و کینه‌توزی‌های درون اپوزیسیون به سود خود بهره برده است. در واقع، تدویم بقای آن تا امروز نیز به همین عامل بازمی‌گردد و تا زمانی که نیروهای اپوزیسیون پراکنده و از هم گسیخته باشند، هزینه‌ی سرکوب آنان برای رژیم کمتر و هزینه‌ی مبارزه و مقاومت برای مردم بیشتر و سنگین‌تر خواهد بود.

در ایران، اعتصابات، نارضایتی‌ها و اعتراضات علیه جمهوری اسلامی -به‌ویژه در ده سال گذشته- به‌طور مستمر رو به گسترش بوده است؛ اما این نارضایتی‌ها زمانی می‌توانند اثرگذاری و جهت‌دهندگی یکپارچه داشته باشند که هدفمند، متحد و فراگیر شوند. تحقق چنین وضعی تنها با یک اپوزیسیون متحد ممکن است که بتواند این روند را سامان دهد و اعتراضات را هدایت کند. تردیدی نیست که صفوف اپوزیسیون متکثر و متنوع‌اند، اما بی‌گمان اشتراکات حداقلی فراوانی وجود دارد که نیروهای اپوزیسیون می‌توانند بر پایه‌ی آن‌ها به توافق برسند. افزون بر این، اعتماد مردم به اپوزیسیون به‌عنوان سرمایه‌ی اصلی تحولات چند برابر افزایش خواهد یافت. بدیهی است که اتحاد عمل هم به معنای حذف تفاوت‌ها نیست، بلکه به معنای همگرایی بر سر اشتراکات و

تالیولوژی دوقطبی‌سازی

در ایران پس از دی‌ماه

آزاد مستوفی

۸

جشن پیروزی

به وقت سقوط!

رضا دانشجو

۸

۲۶ آذر؛

روز پیشمرگ

زانبار حسینی

۷

روزهلات

و نظم منطقه‌ای

حسن قاره‌مانی

۶

زبان مادری،

سنگر آزادی

اسکندر جعفری

۵

پیام حزب دموکرات کوردستان ایران

به مناسبت گذشت ۴۷ سال از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷



و ... چیز دیگری برای ایران و مردم این کشور به ارمغان نیاورده است. مردم ایران، تنها در دهه‌ی گذشته، بارها از طریق اعتصابات و تظاهرات گسترده که هر بار بزرگتر از پیش بوده، خواست و اراده‌ی خود را برای پایان دادن به عمر این رژیم اعلام کرده‌اند، حتی در دی‌ماه امسال نیز، در صدها شهر، بزرگترین تظاهرات را برگزار شد. اما حکام کشور که از تداوم و گسترش هرچه بیشتر تظاهرات‌های مردمی نسبت به سقوط خود احساس وحشت کرده بودند، به فرمان خامنه‌ای، خونین‌ترین سرکوب تاریخ ایران و منطقه را رقم زدند. بدین ترتیب در جریان سرکوب خونین معترضین ده‌ها هزار نفر جان باخته، مجروح گشته و یا بازداشت شدند.

اکنون در حالی از چهل و هفتمین سال انقلاب ۱۳۵۷ یاد می‌کنیم که رژیم جمهوری اسلامی بیش از هر زمان دیگری مشروعیت سیاسی، قانونی و مردمی خود را از دست داده است. این رژیم در داخل کشور تنها با کشتار دستجمعی و به راه انداختن جوی خون، با کشتن معترضین و ناراضیان مجروح و بازداشت‌شده در زیر شکنجه، با برقراری حکومت نظامی در شهرها توانسته است چند صباحی بر عمر خود بیافزاید. در این شرایط تاریخی که مردم ایران عزم خود را جزم کرده‌اند که به حیات دیکتاتوری ولایت‌فقیه پایان دهند، حزب دموکرات کوردستان ایران چهل و هفتمین سالروز انقلاب بهمن را مغتنم می‌شمارد تا اعلام نماید:

۱. نباید اجازه دهیم یک بار دیگر تجربه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ تکرار شود و دیکتاتوری‌ای جایگزین دیکتاتوری دیگری گردد. ۴۷ سال است بهای اشتباهی که اکثریت مردم ایران و سازمان‌های سیاسی آن زمان در نتیجه‌ی اعتماد به خمینی و فراهم ساختن زمینه‌ی پیروزی او و هم‌فکرانش مرتکب شدند، با جان و خون فرزندانمان و ویرانی کشور پرداخت می‌کنند. گناهی نابخشودنی خواهد بود اگر بار دیگر اجازه داده شود هر شخصیت یا ایدئولوژی انحصارطلب، ثمره‌ی ده‌ها سال مبارزه و فداکاری فرزندان مبارز و آزادی‌خواه ملت‌های ایران را غصب نماید. ایران آینده باید ایرانی آزاد و دموکراتیک باشد؛ ایرانی که در آن

مردم مبارز کوردستان!
خلق‌های بپاخاسته‌ی ایران!
هم‌میهنان آزادی‌خواه!

۲۲ بهمن امسال، ۴۷ سال از سرنگونی رژیم پادشاهی و روی کار آمدن جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد.

متأسفانه از همان ابتدا دستاوردهای انقلاب به انحراف کشانده شد و با برسرکارآمدن جمهوری اسلامی ایران مرحله‌ی دیگری از دیکتاتوری در این کشور سربرآورد و این رژیم از بدو روی کار آمدنش نشان داد با اهداف و آرمان‌هایی که مبارزان آزادی‌خواهان ایران، ده‌ها در راستای تحقق آنها تلاش کرده بودند، بیگانه و ناسازگار است.

ملت‌های تحت ستم ایران، در صدر همه ملت کورد، انتظار داشتند با سرنگونی رژیم پهلوی، سیاست‌های یکسان‌سازی ملی، تبعیض زبانی، مذهبی و فرهنگی پایان یابد؛ اما پاسخ جمهوری اسلامی، صدور فتوای جهاد و تحمیل جنگ بر کوردستان و محروم کردن این منطقه از هرگونه توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی بود. احزاب، سازمان‌ها و شخصیت‌های آزادی‌خواه امیدوار بودند با سقوط رژیم پهلوی، دموکراسی، آزادی مطبوعات و بیان، آزادی تشکیل احزاب و فعالیت سیاسی برقرار شود و شرایط اقتصادی و اجتماعی بهبود یابد؛ اما نه‌تنها این امیدها محقق نشدند، بلکه دوره‌ای نوین از دیکتاتوری، ستم، تبعیض و سرکوب در ایران آغاز گردید.

دیکتاتوری ولایت فقیه‌ی در طول ۴۷ سال حاکمیت خویش، جز تحمیل ارتجاع و استبداد، محروم کردن ملت‌های ایران از ابتدایی‌ترین حقوق خویش، زندان، شکنجه، اعدام و کشتار هم‌میهنان، گسترش تروریسم و آشوبگری در منطقه و جهان، جنگ و ویرانی، تحمیل تحریم و گرانی، فقر و کمبود مایحتاج عمومی، فساد گسترده، هدر دادن منابع کشور در راستای دستیابی به سلاح هسته‌ای و تجهیز گروه‌های تروریستی، تخریب محیط زیست و نابودی منابع زیرزمینی، تهی کردن آموزش و مراکز علمی از علم و ارزش‌های مدرن، فرار مغزها و واداشتن میلیون‌ها نفر به کوچ و آوارگی و کشتن امید به زندگی بویژه در میان نسلی که در سایه‌ی این رژیم پرورش یافته‌اند

حزب دموکرات کوردستان ایران:

امنیت و ثبات در ایران تنها با تغییر رژیم به حکومتی دموکراتیک، سکولار و فدرال محقق می‌شود



بیانیه‌ی حزب دموکرات کوردستان ایران به مناسبت چهل‌م شهدای قیام دی‌ماه امسال

مردم دلیر و استوار کوردستان!
ملت‌های به‌ستوه آمده‌ی ایران!
مجامع و نهادهای بشردوست!

چهل روز از سرکوب بی‌رحمانه‌ی مردم بپاخاسته‌ی ایران در روزهای ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه توسط جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد. ما در حالی یاد شهدای آن قیام را گرامی می‌داریم که آمار شهدا، مجروحان و بازداشت‌شدگان مردم معترض روزبه‌روز در حال افزایش است؛ به دلیل قطع اینترنت و وضعیت کاملاً امنیتی در ایران، تا این لحظه آمار دقیقی در دست نیست، اما بدون شک بالغ بر ده‌ها هزار نفر است.

در این میان، قیام شهرهای ایلام، ملکشاهی و کرماشان و شهادت ده‌ها تن از هم‌میهنان در آن مناطق و دیگر شهرهای ایران و متعاقب آن، اعتصاب پیروزمندانه‌ی مردم شرق کوردستان، تنها یک واکنش موقت نبود؛ بلکه نشانه‌ای از بلوغ سیاسی، رشد تفکر ملی و آگاهی مردم شرق کوردستان در این بخش از میهن بود. آن رویدادها اثبات کردند که مردم شرق کوردستان مبدع فرم خاصی از مقاومت و ایستادگی هستند و فضای عمومی شرق کوردستان، میدان مبارزه‌ی مشترک و یکپارچگی جنبش ملی کوردستان است. جنبه‌ی نمادین و سیاسی این اتحاد، اشاره‌ای بود به «مانیفست قدرت» در شرق کوردستان و هم‌زمان نمایشی دوباره از مبارزه‌ی مشترک و هم‌سرنوشتی مردم این منطقه.

در حالی که چهل روز از کشتار دسته‌جمعی و به‌خاک‌وخون کشیدن فرزندان شجاع ملت کورد در ایلام، ملکشاهی و کرماشان می‌گذرد، نام و یاد این شهدا را گرامی می‌داریم و با آنان تجدید پیمان می‌کنیم که تا طلوع خورشید آزادی در کشورمان و دستیابی مردم شرق کوردستان به حقوق ملی‌شان، به این راه مقدس ادامه دهیم.

جمهوری اسلامی ایران طی چند دهه‌ی گذشته، با میلیتاریزه‌کردن شرق کوردستان و اجرای سیاست‌های «توسعه‌زدایی»، «اقلیت‌سازی» و «امنیتی‌سازی»، این منطقه را از منظر اقتصادی و حقوقی به حاشیه رانده و مردمش را از حقوق ملی محروم کرده است؛ با این حال، شناسه‌ها و هویت ملی آن‌ها تنها پابرجا مانده، بلکه در مواجهه با سرکوب‌ها تقویت نیز شده‌اند. از همین رو، تأکید و پافشاری مداوم ما بر براندازی رژیم و دگرگون‌سازی بنیادین ساختار قدرت است. از این منظر، حمایت از دموکراسی و حقوق ملی در ایران کثیرالمله، تلاشی است برای شکستن محاصره و فشار امنیتی و سرکوبگری که از مرکز، به بهانه‌ی «امنیت ملی»، بر ملت‌های تحت ستم تحمیل شده است.

اگرچه مبارزه و ایستادگی پرهزینه‌ی ملت‌های ایران برای آزادی علیه جمهوری اسلامی همچنان ادامه دارد، اما در کنار این تداوم، حمایت جامعه‌ی جهانی از مردم بپاخاسته‌ی ایران یک ضرورت تاریخی است. سلب حقوق ملی و هتک حرمت کرامت فردی و جمعی ملت‌ها توسط این رژیم و هم‌زمان تداوم سرکوب خونین و به‌کارگیری حداکثر توان خود در این راستا، وضعیت و معادله‌ی پیچیده‌ای را رقم زده که در آن سرنوشت ده‌ها میلیون نفر را به گروگان گرفته است. لذا لازم است جامعه‌ی بین‌المللی بیشتر به این وضعیت توجه کند و در برابر ستم ملی و خشونت رژیم جمهوری اسلامی و استفاده از نیروی سرکوب علیه جنبش ملی شرق کوردستان و دیگر ملت‌ها حساس‌تر باشد تا از این طریق، هزینه‌های جانی و مالی مردم معترض کاهش یابد.

حزب دموکرات کوردستان ایران تأکید می‌ورزد که امنیت و ثبات در ایران تنها با تغییر این رژیم به حکومتی دموکراتیک، سکولار و فدرال و به رسمیت شناختن اراده و حقوق ملی و سیاسی ساختارهای ملی موجود در جغرافیای ایران محقق می‌شود. بار دیگر در چهل‌م شهدای دی‌ماه، به روان پاک آن شهیدان، به‌ویژه هم‌میهنان عزیزمان در ایلام، ملکشاهی، کرماشان و مناطق جنوبی شرق کوردستان، درود می‌فرستیم.

حزب دموکرات کوردستان ایران
هیئت اجرایی
۲۶ بهمن‌ماه ۱۴۰۴

حزب دموکرات کوردستان ایران
هیئت اجرایی
۲۱ بهمن ۱۴۰۴

ملتهای ایران باید خود سرنوشت این رژیم را رقم بزنند



اشاره: بخش سوسیالمدیای خارج از کشور حزب دموکرات، شامگاه شنبه و بامداد یکشنبه، ۲۶ بهمن ۱۴۰۴، نشست سیاسی ویژه برای کاک خالد عزیزی، سخنگوی حزب دموکرات کوردستان ایران، در شبکه اجتماعی «ایکس» برگزار کرد. در این نشست، سخنگوی حزب دموکرات دیدگاهها و مواضع حزب را درباره مسائل روز ایران و کوردستان تشریح کرد و در بخش پایانی به پرسشها و ابهامات شرکتکنندگان پاسخ داد. «کوردستان میدیا» چکیده‌ای از مهم‌ترین محورهای مطرح‌شده در این نشست را برای خوانندگان ارائه کرده است.

ابعاد و مؤلفه‌های وضعیت کنونی ایران
تحلیل وضعیت کنونی ایران مستلزم توجه همزمان به چهار مؤلفه اصلی است:

جمهوری اسلامی و سازوکار سرکوب آن که در رأس آن علی خامنه‌ای قرار دارد؛

مردم و جنبش‌های اعتراضی پی‌درپی که در سال‌های اخیر استمرار یافته است؛

معادلات جامعه جهانی در پرتو کشمکش میان مردم و قدرت، و تأثیر سیاست خارجی جمهوری اسلامی، به‌ویژه تصمیمات ایالات متحده آمریکا و اسرائیل؛

اپوزیسیون جمهوری اسلامی و مسئله آلترناتیو رژیم که همواره مورد بررسی و بحث قرار دارد.

این چهار مؤلفه، ابعاد مختلف و پیچیده معادلات کنونی ایران را ترسیم می‌کنند. افزون بر این، ما به‌عنوان کورد، مؤلفه‌ای دیگر نیز به این معادلات اضافه می‌کنیم؛ چه در وضعیت کنونی و چه در سناریوی پس از فروپاشی جمهوری اسلامی.

جمهوری اسلامی: تاریخچه اعتراضات و بحران‌های کنونی

اگر از اعتراضات دی‌ماه امسال آغاز کنیم، می‌توان این قیام را ادامه روند نارضایتی‌های چند دهه‌ای علیه جمهوری اسلامی دانست؛ روندی که پس از پایان جنگ ایران و عراق آغاز شد و سال‌به‌سال دامنه و شدت بیشتری یافت. این نارضایتی‌ها واکنشی است به ناکارآمدی ساختاری، فساد سیستماتیک و سیاست‌های مداخله‌جویانه خارجی رژیم، که زندگی مردم را با فقر، محرومیت و تنگنا مواجه کرده و همچنین اعتراض به تبعیض و سرکوب حقوق و آزادی‌های بنیادین را در پی داشته است.

ویژگی برجسته قیام دی‌ماه، پیوند آن با جنبش ژینا (ژن، ژیان، ژانادی) است؛ جنبشی که تجربیات ارزشمند، الهام و افق‌های نوینی را در جامعه ایجاد کرد. از این منظر، یکی از نقاط قوت این قیام، الهام‌گیری از کوردستان و پیشینه مبارزات اعتراضی در آن است؛ جنبش‌هایی که طی ۴۷ سال گذشته به‌طور مستمر به جمهوری اسلامی «نه» گفته‌اند، جامعه سیاسی خود را سازماندهی کرده‌اند، کار حزبی و تشکیلاتی را نهادینه کرده‌اند و مبارزه‌ای سخت و خونین علیه رژیم پیش برده‌اند؛ مبارزه‌ای که بهای آن قربانیان و هزینه‌های سنگین در راه آزادی بوده است.

بی‌تردید، ملت‌ها و مردم ایران در مجموع، مبارزه‌ای طولانی و خونین علیه جمهوری اسلامی انجام داده‌اند؛ با این حال، حاکمیت هنوز در جای خود باقی

است. این رژیم در بسیاری زمینه‌ها با بحران مشروعیت و ناکارآمدی جدی مواجه است و آینده آن مبهم است. دیگر امکان بازگشت به وضعیت پیش از قیام اخیر برایش وجود ندارد. امروز، در تحلیل آینده ایران، جامعه بین‌المللی و به‌ویژه سیاست‌ها و برنامه‌های ایالات متحده آمریکا و اسرائیل نقش تعیین‌کننده و کلیدی دارند.

ایران در معادلات جامعه بین‌المللی
محور اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی بر ایجاد هیمنه منطقه‌ای از طریق مداخله در امور خارجی، تشکیل نیروهای نیابتی برای بحران‌آفرینی، تروریسم دولتی و توسعه سلاح‌های کشتار جمعی مانند موشک و بمب هسته‌ای متمرکز بوده است. با این حال، پس از جنگ ۱۲ روزه، این هیمنه در حوزه‌های امنیتی و نظامی فرو ریخت. رژیمی که با گستاخی منطقه‌ای خود به تهدیدی برای منافع آمریکا و اسرائیل بدل شده بود، اکنون نه جایگاه پیشین را دارد و نه مشروعیتی که در داخل با زور و سرکوب و در خارج با مداخله و موشک‌پراکنی ایجاد کرده بود، باقی مانده و دچار ذلت و زبونی شده است.

با این حال، این بدان معنا نیست که فعالیت جمهوری اسلامی پایان یافته است. به دلیل سیاست‌های موشکی و هسته‌ای و تهدیداتی که برای امنیت اسرائیل ایجاد کرده، رژیم همچنان در معادلات بین‌المللی نقش دارد. وقتی جهان شاهد قتل‌عام مردم ایران است، جای تعجب ندارد که در صورت دستیابی به سلاح هسته‌ای، جمهوری اسلامی توان خود را علیه مخالفان منطقه‌ای، به‌ویژه اسرائیل، به‌کار گیرد. از این رو، سیاست کنونی آمریکا و اسرائیل بر محدود کردن توان نظامی و تخریبی رژیم متمرکز شده است.

سیاست پیشین آمریکا، به‌ویژه در دوره اوباما، بر بها دادن به تهران به عنوان مرکز اسلام شیعه، کنترل ایران و تغییر رفتار آن از یک مخالف سیاسی به شریک سیاسی و اقتصادی استوار بود. جمهوری اسلامی نیز طی چند دهه گذشته با زیرکی، از طریق ترکیبی از مذاکره، تهدید و همکاری محدود با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، توانسته بود سیاست‌های موشکی و هسته‌ای خود را پیش ببرد. در مقابل، دکترین ترامپ، برخلاف اوباما و حتی بایدن، رویکردی ضد تهران و حمایت از جهان سنی را در پیش گرفت. او استراتژی «پیمان ابراهیم» را اجرا کرد، سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در جبهه کشورهای سنی منطقه از ترکیه تا عربستان و قطر گسترش یافت و حتی آمادگی کنار آمدن با رئیس‌جمهور کنونی سوریه را داشت؛ اقدامی که هم برای کاهش مشکلات آمریکا و هم برای ایجاد دشواری برای ایران صورت گرفت. با این حال، این دکترین همچنان در حال پیشرفت است و آرایش نظامی آمریکا در منطقه، محرک اصلی تضمین منافع بلندمدت آن باقی مانده است.

نبود آلترناتیو؛ پاشنه آشیل اپوزیسیون جمهوری اسلامی
در وضعیت کنونی، گمانه‌زنی‌ها و امیدها بر این است که ایران نرمش نشان ندهد و آمریکا برای پیشبرد برنامه‌های خود به اقدام نظامی متوسل شود؛ رویکردی که سابقه‌ای طولانی دارد و به سیاست‌های جرج بوش و برچسب «محور شرارت» برای جمهوری اسلامی بازمی‌گردد.

با این حال، مسائل سیاسی داخلی آمریکا و اسرائیل، مانند انتخابات کنگره و تشکیل دولت جدید اسرائیل، در یکسره کردن این موضوع مؤثر است. هر دو کشور به موفقیت نیاز دارند و تنش با ایران می‌تواند به عنوان کارتی سیاسی برای ترامپ و نتانیاهو عمل کند. قیام‌های اخیر و فجایعی که جمهوری اسلامی در داخل رقم زده، پرسش تغییر رژیم را پررنگ‌تر کرده است، اما آمریکا و اسرائیل همچنان با احتیاط با این وضعیت برخورد می‌کنند. سؤالی که برای آن‌ها مطرح است این است که اگر جمهوری اسلامی فروپاشد، چه کسی جایگزین آن خواهد شد و چه کسی در تهران طرف حساب جامعه بین‌المللی خواهد بود؟ نبود آلترناتیو تا حد زیادی به سود جمهوری اسلامی تمام شده است. بنابراین، ضربه محدود به رژیم، اگر با قیام و خروش سراسری مردم همراه نباشد، می‌تواند مسیر بازگشت ضعیف‌تر آن به میز مذاکره را هموار کند. اما اگر ضربه همزمان با قیام سراسری مردم باشد، معادله تغییر خواهد کرد. آمریکا ممکن است سناریوی مشابه ونزوئلا را دنبال کرده و با فشار اقتصادی و محاصره نظامی، رژیم را تضعیف و زمینه را برای گسترش نارضایتی‌ها فراهم سازد.

کورد و اپوزیسیون سراسری جمهوری اسلامی

حزب دموکرات همواره بر این باور بوده است که مردم ایران خود باید سرنوشت این رژیم را رقم بزنند و نمی‌توان منتظر مداخله دیگران بود. در کوردستان و سایر مناطق ایران باید از مرحله صرفاً اپوزیسیون بودن و اقدامات مقطعی مانند اعتصاب و تظاهرات فراتر رفت. درست است که جمهوری اسلامی نزد اکثریت مردم مشروعیت ندارد، اما هنوز نیروی سرکوب، منابع مالی و اراده کافی برای حفظ حاکمیت خود را داراست. نیروهای طرفدار رژیم تنها زمانی دچار ریزش خواهند شد که امیدشان از بین برود؛ و این زمانی ممکن است که آلترناتیو واقعی در میدان مبارزه حضور یابد.

در زمینه آلترناتیو جمهوری اسلامی، حزب دموکرات با حفظ دیدگاه‌ها و منافع خود، هیچ‌یک از جریان‌های اپوزیسیون را دشمن نمی‌داند و وارد جنگ یا اختلافات داخلی آن‌ها نمی‌شود، چرا که سود اصلی از چنین آشفتگی‌ای دوباره به جیب جمهوری اسلامی می‌رود.

ما به عنوان حزب دموکرات همواره تلاش کرده‌ایم با جریان‌های مختلف گفت‌وگو و همکاری کنیم، اما تا کنون دستاورد چندانی نداشته است. اکنون، با خروش مردم در سطح سراسری ایران و شعارهای ساختارشکنانه علیه رژیم، فرصت سیاسی بزرگی پدید آمده است. اگر آلترناتیو واقعی نتواند خود را نشان دهد، این فرصت از دست رفته و عمر رژیم طولانی‌تر خواهد شد. بنابراین، تلاش مستمر و مداوم برای شکل‌گیری آلترناتیو ضروری است.

وظایف پیش‌روی جنبش سیاسی کورد

در قیام اخیر، مردم کوردستان در دو استان ایلام و کرمانشان شهید و مجروح بسیاری دادند و در دیگر مناطق کوردستان اعتصاب سراسری اعلام شد. سرکوب مردم، سیاست کشت‌وکشتار و بازداشت‌ها نیز شدت بیشتری یافته است. در چنین شرایطی، ضروری است تلاش خود را گسترش دهیم تا در سایر بخش‌های ایران، شریکان و هم‌پیمانان بیشتری برای دفاع از حقوق خود پیدا کنیم.

باید صفوف خود را در درون جنبش منظم کنیم و سطح بالاتری از یکپارچگی و انسجام گفتاری را به همه نشان دهیم. همچنین نباید نسبت به تحولات سایر مناطق ایران و مسائل سیاسی در سطح سراسری بی‌تفاوت باشیم و باید همگام با روند رویدادها حرکت کنیم. این دو اقدام دارای دو فایده اساسی است: نخست، حضوری فعال در شکل‌گیری ایران آینده خواهیم داشت و سهم خود را از آن دریافت می‌کنیم، زیرا نمی‌توان فرض کرد که با فروپاشی جمهوری اسلامی، تمامی حقوق و مطالبات ما به دست خواهد آمد. بی‌گمان، پس از فروپاشی رژیم، آشفتگی و ناآرامی رخ خواهد داد و ما باید برای مواجهه با آن آماده باشیم. موضوع استراتژیک آن است که در هر شرایطی، ما به عنوان کورد و به عنوان حزب دموکرات، حقمحور باشیم و در ایران آینده برای احقاق حقوق و خواست‌های خود تلاش کنیم. همچنین در داخل کوردستان، تمامی آحاد جامعه، سازمان‌های مدنی، فعالان سیاسی و احزاب باید برای سازمان‌یابی و انسجام بیشتر جامعه بکوشند. هرچند پیش‌بینی روشنی از شکل ایران آینده در دست نیست و به تنهایی نمی‌توان سرنوشت حکومت آینده تهران را رقم زد، اما حقوق خودمان باید برای ما اهمیت داشته باشد. هرکس قدرت

را در دست داشته باشد، مادامی که به خواست‌ها و مطالبات ما اعتنایی نکند، طبیعی است که از مبارزه و تلاش خود کوتاه نخواهیم آمد و با تمام توان برای احقاق حقوق خود عمل خواهیم کرد. با این حال، برای کاهش هزینه‌ها و خسارت‌ها، نیازمند مخاطب، هم‌پیمان و همراه هستیم؛ بنابراین بنیاد سیاست، رفتار و گفتار کنونی ما باید بر همین اصل استوار باشد.

مانع منطقه‌ای: رابطه کورد و ترک

یکی از موانع جدی، مسئله میان‌کرد و ترک است. ضروری است عقلانیت را ترویج دهیم و روشن کنیم که مشکل میان ما و ترک‌ها، مشکل دو ملت با یکدیگر نیست و نباید اجازه دهیم سوءتفاهم‌ها و تردیدها شکاف میان ما را گسترش دهد. باید از تندروی‌ها جلوگیری کنیم و پیش‌بینی کنیم که در سناریوی فروپاشی ایران، محاسبات ژئوپلیتیک بازیگران منطقه‌ای ممکن است تلاش کنند به این شکاف دامن بزنند؛ در چنین شرایطی، نباید متضرر شویم.

کوردستان مرزی طولانی با مناطق ترک‌نشین دارد و حکومت‌های ترک همسایه ایران با منافع و چشم‌اندازهای متفاوت عمل می‌کنند. بنابراین، ضروری است درک متقابل میان کورد و ترک شکل گیرد و تقویت شود.

استراتژی فدرالیسم و تعامل با دیگر ملت‌ها

استراتژی ما بر پایه فدرالیسم است و باور داریم که یک سیستم فدرالی مطلوب تنها با مشارکت همه ملت‌ها و ساختارهای کشور قابل تحقق است. از این رو، تعامل سازنده با جامعه ترک و فارس‌ها ضروری است و سازمان‌ها و فعالان مدنی باید در داخل کشور مشوق این تعامل، شکل‌گیری درک متقابل و دستیابی به اهداف مشترک باشند. تجربه آغازهای موفق انقلاب ۱۳۵۷ و تاریخ خونین کشتارها و قتل‌عام‌ها نیز نباید از یاد برود.

در پایان، بار دیگر بر ضرورت هم‌مبارزه بودن و یکصدا بودن میان نیروهای سیاسی کورد و جامعه کوردستان، و همچنین در سطح سراسری ایران تأکید می‌کنم. انسجام، حق‌محوری و فعالیت سازنده در کنار دیگر ملت‌ها، تنها راه تضمین حقوق و آینده کوردستان در ایران آینده است.

زبان، هویت، قدرت

خواهد بود. در چنین وضعیتی، هویت در معرض تهدید قرار می‌گیرد.

نمونه‌های عینی فراوانی در دست داریم. وقتی اروپایی‌ها به آمریکا و استرالیا رسیدند، نخستین اقدام آن‌ها گسستن پیوند بومیان با زبان، حافظه و خاطراتشان بود. این فرآیند طی یک سده باعث شد تنها اقلیت کوچکی از آن بومیان باقی بمانند؛ آن‌ها نیز بیش از آنکه کنشگر فعال باشند، به موضوعی برای پژوهش و بازخوانی تاریخ تبدیل شدند.

نمونه‌های دیگر: ملل مصر، فلسطین و اردن که پس از پذیرش اسلام، از گذشته و تاریخ خود گسستند و اکنون هم بخشی از امت اسلامی و هم بخشی از جهان عرب هستند. بخشی از کوردهای «هاوشار» از تیره‌های «زخورانی» و «موصالنی» اکنون به زبان ترکی سخن می‌گویند و هیچ پیوندی با کورد بودن ندارند. حتی در حوالی میاندوآب، روستای بزرگی از یارسان‌ها به نام «گویکتپه گوران» وجود دارد که نیاکانشان کورد بوده‌اند، اما اکنون ترک شده‌اند.

ویتگنشتاین می‌گوید: «مرزهای زبان من، مرزهای جهان من است.» زبان تنها ابزار هویت نیست؛ بلکه مجال است برای رستن و پاسداری از هویت.

ملت کورد، ملتی زبانی است

مسئله‌ی زبان برای کوردها متفاوت از بسیاری دیگر ملل است. یک پاکستانی، به هر زبانی که سخن بگوید، همچنان پاکستانی باقی می‌ماند؛ اما کورد اگر زبان خود را فراموش کند، دیگر کورد نیست. وقتی کوردی از میان برود، همراه آن زبان، خاک و تاریخ ملت نیز از دست خواهد رفت.

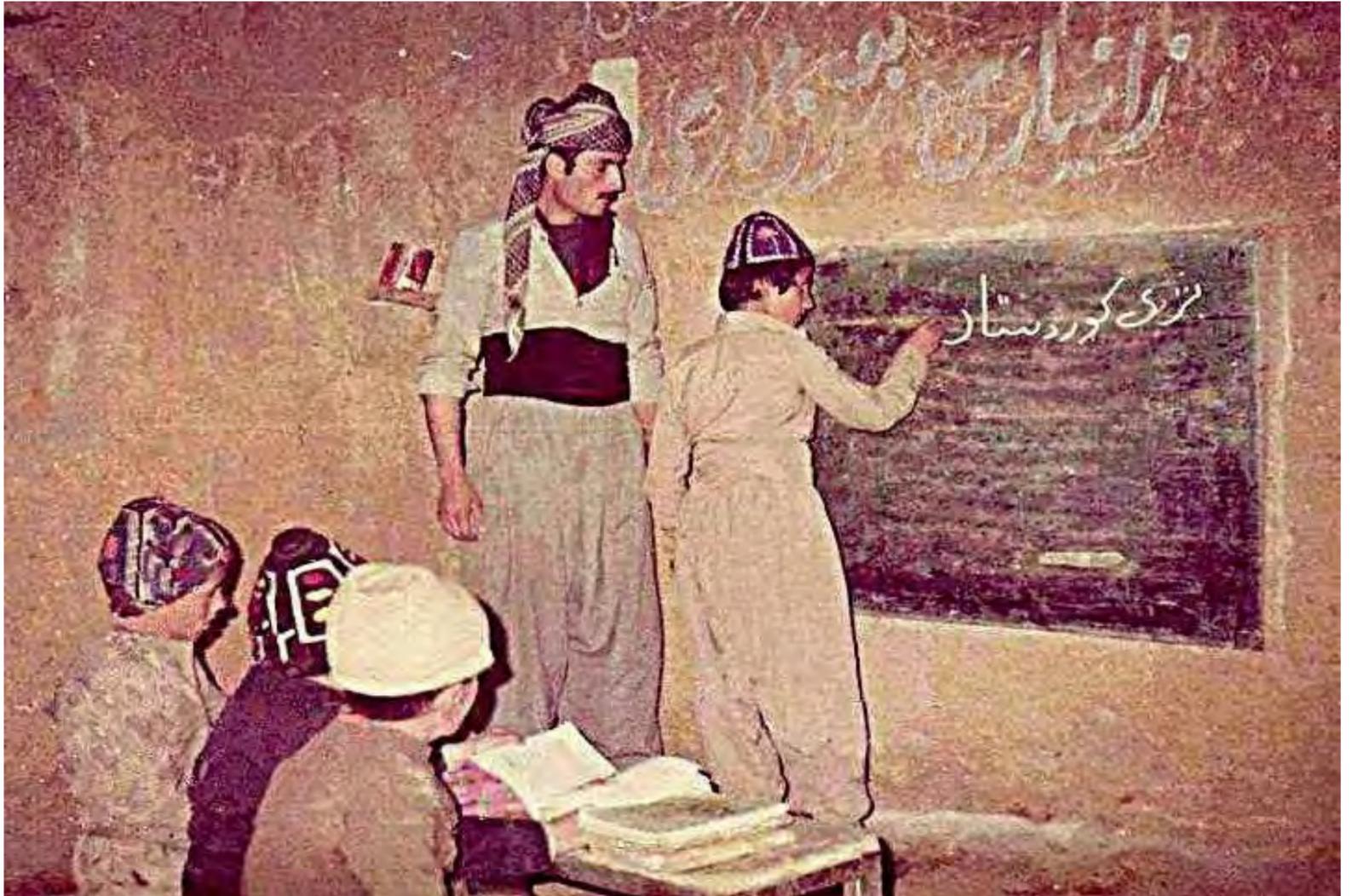
ملل فاقد دولت می‌توانند زبان را به خانه و چارچوب بقای خود تبدیل کنند. در این وضعیت، زبان برای ملل بی‌دولت نقش یک «دولت غیررسمی» ایفا می‌کند؛ نهادی که ملت را گرد خود جمع می‌کند تا روزی دولت مستقل خود را بنیان نهند.

زبان و قدرت

قدرت از طریق زبان تحمیل می‌شود و ابزارهای سرکوب و کشتار نیز همانند زبان به کار گرفته می‌شوند. در عرصه‌ی آموزش و رسانه، زبان قدرت به سلاحی برای سرکوب و ذوب کردن زبان‌های دیگر بدل می‌شود. زبان «گفتان» (Dis-course) خلق می‌کند و می‌تواند ملل تحت سلطه را بخشی از پروژهای خود سازد؛ به گونه‌ای که حتی در بطن زبانانشان نیز خود را حقیر شمارند و طرف مسلط را برتر بدانند.

ادوارد سعید می‌گوید واژه‌ها و روایت‌ها واقعیتی می‌آفرینند که زبان برنده آن را شکل می‌دهد: «هر کس بتواند زبان را به عنوان تعریف‌کننده‌ی طرف مقابل به کار ببرد و بر او نام بگذارد، قدرت را در دست دارد.» همان زبان که برای سرکوب به کار می‌رود، می‌تواند به سلاح مقاومت ملت‌های تحت سلطه نیز تبدیل شود.

فرانتس فانون معتقد است فرد تحت سلطه با پذیرش زبان اشغالگر، تنها زبان جدید نمی‌آموزد، بلکه جهان‌بینی و نظام ارزش‌های آن را در درون خود نهادینه می‌کند: «سخن گفتن به یک زبان، به معنای پذیرش فرهنگی و جهانی است که در آن زبان نهفته است.» زبان اشغالگر نشانه‌ی بزرگی و زبان اشغال‌شده نشانه‌ی خودکم‌بینی است. تا زمانی که با چشمانی باز و آگاهانه به زبان خود بازنگردیم، رهایی میسر نخواهد شد. بنابراین، زبان نه تنها آینه‌ی اندیشه و هویت است، بلکه میدان نبردی است که در آن معنا بازآفرینی می‌شود و نیروی مقاومت تجلی می‌یابد.



فهم خود از جهان را شکل می‌دهیم. منظور او این است که انسان جهان را آن‌گونه می‌شناسد و می‌بیند که زبان به او اجازه می‌دهد، نه آن‌گونه که واقعا هست.

برای روشن‌تر شدن، فرض کنید هیچ دانشی درباره‌ی یک سیستم دیجیتال نداشته باشید؛ چقدر می‌توانید آن را بفهمید؟ برای درک آن، لازم است زبان مربوط به آن را بشناسید و حتی قادر باشید آن را بازسازی کنید. وقتی درمی‌یابیم شناخت جهان از طریق زبان شکل می‌گیرد، روشن می‌شود که هرگاه زبان محدود یا ضعیف باشد، درک ما نیز محدودتر خواهد بود.

زبان و گفتار رهبران سیاسی

زبان همان قدر که با هویت یک ملت پیوند دارد، می‌تواند شناسنامه‌ی یک گروه یا جریان سیاسی نیز باشد. با شنیدن سخنان یک رهبر، فوراً می‌توان دریافت که او به کدام جریان سیاسی یا مذهبی تعلق دارد. رهبرانی که پیوسته مطالعه می‌کنند و خود را به‌روز نگه می‌دارند، دایره‌ی واژگان وسیع‌تر، زبان بیان استوارتر و سخنانشان اثرگذارتر است. در مقابل، هرچه زبان رهبر فقیرتر باشد، سطح گفتار پایین‌تر و دامنه‌ی درک و بیان او محدودتر خواهد بود.

زبان و روایت‌های مشترک

زبان حامل احساسات، غم‌ها و تخیلات یک ملت است. اگر زبان، تجربیات تاریخی را در خود حفظ کند و به حال و آینده منتقل سازد، غم‌ها، شادی‌ها، شکست‌ها و برخواستن‌ها نیز در چارچوب آن باقی خواهند ماند. برای نمونه، «بیت قلعه‌ی دمدم»، «بیت حمزه آغای منگور» و «اسماعیل خان سمکو» حامل تاریخ و معنا هستند، اما این معنا تنها در زبان خود من شکل می‌گیرد و جهان خاص خود را می‌سازد.

دنیا را از طریق زبان می‌شناسیم

ما جهان را از طریق زبان می‌شناسیم. اگر زبان مادری ضعیف باشد، درک ما نیز خام و ناقص خواهد بود و هویت ما - یا درک ما از خودمان - الکن و خجولانه

همان فرد است. برای مثال، سگی که کتک خورده و کینه به دل گرفته، ممکن است پس از ده سال شخصی را که او را زده بشناسد، اما نمی‌تواند این تجربه را به هم‌نوعان یا توله‌های خود منتقل کند؛ زیرا زبان ندارد تا گنجینه‌ی تجربیاتش را در آن ثبت و نگهداری کند.

اهمیت انباشت و انتقال تجربه

وقتی می‌گوییم معنا در زبان و واژه شکل می‌گیرد، بدین معناست که هویت انسان نیز امری معنایی است که در بستر زبان قوام می‌یابد. نوام چامسکی معتقد است زبان صرفاً یک موضوع اجتماعی و فرهنگی نیست؛ بلکه سیستمی است که در ذات انسان نهفته است. بله، این سیستم زبانی مختص انسان است، اما انسان موجودی اجتماعی است و نشانه‌ها و معانی در بطن جامعه شکل می‌گیرند و معنا پیدا می‌کنند.

برای روشن شدن، یک مثال عینی قابل ذکر است: اگر نوزادی در بدو تولد در بیابان رها شود و در جنگلی بزرگ شود و صدای هیچ انسانی را نشنود، نه زبان باز می‌کند و نه قادر به فهم چیزها خواهد بود. زبان در اجتماع شکوفا می‌شود و هویت نیز تنها در بستر جامعه شکل می‌گیرد.

اریک اریکسون، روان‌شناس آمریکایی که درباره‌ی بحران هویت پژوهش کرده، می‌گوید هویت فرآیندی است که در رابطه میان فرد و جامعه شکل می‌گیرد و زبان اصلی‌ترین ابزاری است که مرزهای «خود» و «دیگری» را مشخص می‌کند.

بنابراین، آنچه فاصله و مرز میان «ما» و «آن‌ها» را تعیین می‌کند، زبان است. زبان ستون فقرات هویت است و هویت بدون زبان هیچ تعریف و مانی ندارد. در زبان است که «من» به «ما» تبدیل می‌شود و با زبان است که می‌پرسیم: من کیستم؟ ما کیستیم؟ این‌ها کیستند؟ و پاسخ اینجاست: کورد هستند.

زبان، درک، جهان‌بینی و بیان

ساپیر و وورف می‌گویند زبان بر چگونگی درک انسان از جهان تأثیر دارد. به عبارت دیگر، ما از طریق زبان، نحوه‌ی

که مرز معانی، نشانه‌ها و واژگان شکل می‌گیرد و موضوع نام‌گذاری، شناسنامه، هویت و مرزهای آن‌ها آشکار می‌شود. وقتی کسی می‌گوید «من عربم»، دیگری می‌گوید «من فارسم»، دیگری می‌گوید «من ترکم» و من می‌گویم «من کوردم»، ما با مجموعه‌ای از نشانه‌ها و معانی روبه‌رو هستیم که بر سر آن‌ها توافق شده و ما را از یکدیگر متمایز می‌کند.

به همین دلیل، هنگامی که یک اشغالگر به کشوری هجوم می‌آورد، نخستین هدف او زدودن سیستم نشانه‌های ملت تحت سلطه و جایگزینی آن با نشانه‌ها و نمادهای خود است. اینجاست که «جنگ هویت» آغاز می‌شود. توجه کنید که پس از تسلط یک قدرت، اولین اقدام آن‌ها معمولاً تغییر نام خیابان‌ها و کوچه‌هاست.

هویت و معرفت در خلأ شکل نمی‌گیرند

زبان تنها ابزاری برای ارتباط نیست؛ بلکه حامل مجموعه‌ای از معانی و پیام‌هاست. این معانی و پیام‌ها گذرا نیستند و تاریخ را با خود یدک می‌کشند. یدک کشیدن تاریخ به معنای حمل کل تاریخ در گنجینه‌ی واژگان و حافظه است. سیستمی نشانه‌شناختی که بستر قوام یافتن اندیشه است، همان‌طور مخزن تاریخ و هویت فردی و جمعی نیز محسوب می‌شود. هویت انسان در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه در چارچوب زبان و گفتار (Discourse) ساخته می‌شود.

برای روشن‌تر شدن بحث «حافظه‌ی جمعی» (Collective Memory) باید به نمونه‌های عینی نگاه کنیم. اگر امروز ما در عصر هوش مصنوعی و پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها زندگی می‌کنیم، همه‌ی این دستاوردها مرهون زبان است. ما توانسته‌ایم تجربه‌ی بشری را از لحظه‌ی کشف آتش تا امروز، مرحله‌به‌مرحله منتقل و توسعه دهیم. بدون زبان، این فرآیند هرگز ممکن نمی‌شد. این یکی از تفاوت‌های بنیادین انسان با حیوان است. حیوان نمی‌تواند تجربه‌ی گذشته‌ی خود را به حال و آینده منتقل کند. اگر حیوانی از آتش، آب یا صدای تفنگ می‌ترسد، این صرفاً یک غریزه است. حتی اگر آن تجربه برایش شکل شخصی پیدا کند، محدود به



رسول سلطانی

مسئله‌ی زبان، امری است که با زیست و هستی انسان گره خورده است. تمامی تغییرات اجتماعی، حرفه‌ای، تکنولوژیک و در واقع هر تحول اساسی در زندگی بشر، به‌واسطه‌ی زبان شکل گرفته است. از همین رو، از سده‌ی چهارم پیش از میلاد، زبان به دغدغه‌ای اصلی برای زبان‌شناسان و پژوهشگران بدل شد. در آن زمان، دانشمندی هندی به نام «پانینی» پژوهشی درباره‌ی دستور زبان و ساختارهای پیچیده‌ی زبان سانسکریت انجام داد که گفته می‌شود پایه‌گذار زبان‌شناسی مدرن است. در یونان باستان نیز، افلاطون و ارسطو با دقت و از منظر فلسفی به رابطه‌ی میان زبان و اندیشه پرداخته‌اند.

زبان‌شناسی مدرن اما از نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم و به دست دانشمندی سوئیسی به نام فردینان دو سوسور (Ferdinand de Saussure) شکل گرفت. سوسور معتقد بود زبان یک «سیستم نشانه‌شناختی» است که جامعه بر سر آن به توافق رسیده است. برای نمونه، واژه‌ی «قلم». وقتی من می‌گویم «قلم»، شما با شنیدن این نام فوراً معنا و تصویری در ذهن خود شکل می‌دهید که نشانه‌ی همان قلم است؛ چراکه جامعه توافق کرده است آن شیء را «قلم» بنامد. از این رو، «قلم» با واژه‌ی «کلم» کاملاً متفاوت است.

سوسور تأکید می‌کند که این نشانه‌ها، واژگان و مفاهیم به‌خودی‌خود معنای مستقل ندارند؛ بلکه این ما هستیم که به آن‌ها معنا می‌بخشیم. از این نقطه است

زبان مادری، سنگر آزادی: از مقاومت فرهنگی تا حق تعیین سرنوشت کوردستان

در تقویم جهانی، روز زبان مادری تنها یک مناسبت فرهنگی نیست. این روز یادآور پیوند عمیق میان زبان، هویت و کرامت انسانی است. آن گونه که یونسکو تأکید می‌کند، تنوع زبانی، میراث مشترک بشریت است و پاسداشت آن، بخشی از دفاع از حقوق بنیادین انسان‌هاست. اما برای مردمی چون کوردها، این روز فراتر از یک شعار فرهنگی است. روز زبان مادری، روز مقاومت در برابر انکار آسیمیلاسیون و سیاست‌های دیرپای کلونیالیستی است که زبان کوردها را هدف گرفته‌اند تا ملت کورد را خاموش کنند.



اسکندر جعفری

در جغرافیای کوردستان، زبان نه فقط ابزار ارتباط، بلکه نخستین سنگر دفاع از موجودیت ملی بوده است. در سده‌های اخیر، دولت‌های مسلط با سیاست‌های یکسان‌سازی، ممنوعیت آموزش به زبان کوردی، تغییر نام شهرها، روستاها، خیابان‌ها، کوه‌ها و هر چیزی با هویت کوردی، و با تحقیر فرهنگی، کوشیده‌اند این سنگر را درهم بشکنند. تجربه‌ی تاریخی کوردها نشان می‌دهد که حذف زبان مادری، مقدمه‌ای برای حذف سیاسی و اقتصادی است. زیرا زبانی که از مدرسه، رسانه و اداره حذف شود، به تدریج از حافظه‌ی رسمی و سپس از حق تصمیم‌گیری درباره سرنوشت خود نیز کنار گذاشته می‌شود.

نگاه ضد فاشیستی کوردها دقیقاً از همین تجربه‌ی تاریخی برمی‌خیزد. فاشیسم، در هر شکل خود، بر انکار تکثر و تحمیل یک هویت برتر استوار است. وقتی دولت یا ایدئولوژی حاکم، تنها یک زبان و یک روایت را مشروع می‌داند، در عمل به نقی حق زیستن دیگر هویت‌ها دست می‌زند. در برابر این منطق، دفاع از زبان مادری، کنشی دموکراتیک و ضد فاشیستی است؛ زیرا بر اصل برابری فرهنگی و حق تفاوت تأکید می‌کند.

از سوی دیگر، مسئله‌ی زبان کوردی را نمی‌توان جدا از بستر کلونیالیسم داخلی در خاورمیانه تحلیل کرد. تقسیم سرزمین‌های کوردستان میان چند دولت پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، بدون توجه به اراده‌ی مردم، ساختاری را پدید آورد که در آن کوردها در موقعیت «حاشیه» قرار گرفتند. در چنین شرایطی، زبان به میدان اصلی کشمکش بدل شد. در اینجا این سوال پیش می‌آید که آیا ملت بدون دولت حق دارد زبان خود را در عرصه‌ی عمومی و رسمی به‌کار گیرد؟ پاسخ دولت‌های مسلط اغلب منفی بوده است. حتی اگر پاسخ در ظاهر مثبت بوده باشد، در عمل خلاف آن ثابت شده است.

در اینجا بازخوانی اندیشه‌های فرانسیس فانون اهمیت می‌یابد. فانون در تحلیل استعمار می‌نویسد که استعمارگر نه تنها سرزمین، بلکه ذهن و زبان استعمارشده را نیز تصرف می‌کند. به باور او، استعمار با تحقیر زبان ملت منطقه‌ی استعمارشده و تحمیل زبان خود، نوعی خودبیگانگی در سوژه‌ی استعمارشده ایجاد می‌کند. فانون تأکید می‌کند که رهایی ملی، فرآیندی صرفاً سیاسی نیست. بلکه بازبانی کرامت فرهنگی و زبانی را نیز در برمی‌گیرد. اگر این تحلیل را بر وضعیت کوردها منطبق کنیم، درمی‌یابیم که مبارزه برای آموزش و رسمیت‌یافتن زبان کوردی، بخشی جدایی‌ناپذیر از مبارزه برای رهایی ملی است.

روز زبان مادری فرصتی است تا این پیوند دوباره برجسته شود. کوردها در دهه‌های اخیر با ایجاد مدارس غیررسمی، انتشار کتاب و رسانه به زبان کوردی، گسترش ادبیات و هنر معاصر، نشان داده‌اند که زبان‌شان زنده و پویاست. اما حیات فرهنگی، بدون تضمین حقوق سیاسی، همواره در معرض تهدید است. تا زمانی که حق تعیین سرنوشت به رسمیت شناخته نشود، هر دستاورد فرهنگی می‌تواند با یک فرمان سیاسی، محدود یا ممنوع شود.

از منظر حقوق بین‌الملل نیز، اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، اصلی شناخته‌شده در اسناد سازمان ملل است. اگر ملتی دارای زبان، فرهنگ، تاریخ و سرزمین مشترک باشد، نمی‌توان به‌طور نامحدود او را از حق تصمیم‌گیری درباره‌ی آینده‌اش محروم کرد. دفاع از استقلال کوردستان، در این چهارچوب، نه یک ماجراجویی سیاسی، بلکه تلاشی برای تضمین پایدار حقوق ملی است. حقوقی که شامل آموزش، اداره‌ی کوردستان، توسعه‌ی اقتصادی و حفظ هویت فرهنگی می‌شود.

منتقدان استقلال‌طلبی گاه آن را تهدیدی برای ثبات منطقه می‌دانند. اما تجربه نشان داده است که سرکوب هویت‌ها و انکار حقوق ملی، خود عامل اصلی بی‌ثباتی است. ثبات واقعی، زمانی شکل می‌گیرد که روابط میان ملت‌ها بر پایه‌ی برابری و رضایت متقابل باشد، نه براساس اجبار و انکار استقلال، در نگاه بسیاری از فعالان کورد، راهی برای خروج از چرخه‌ی دائمی سرکوب و تحقیر است. چرخه‌ای که هزینه‌های انسانی و اقتصادی سنگینی بر دوش همه‌ی ساکنان منطقه گذاشته است.

در این میان، زبان مادری، نقش ستون فقرات این پروژه‌ی رهایی‌بخش را دارد. زبانی که در آن شعر سروده می‌شود، تاریخ روایت می‌شود و رؤیای آزادی بیان می‌شود، تنها یک ابزار نیست. خانه‌ای است که ملت در آن خود را باز می‌شناسد. وقتی کودکی بتواند به زبان مادری‌اش بیاموزد، بیندیشد و خلق کند، احساس تعلق و اعتماد به نفس او تقویت می‌شود.

برعکس، محرومیت از این حق، شکافی عمیق میان فرد و هویت جمعی‌اش ایجاد می‌کند. از این رو، روز زبان مادری برای کوردها یادآور این حقیقت است که مبارزه‌ی فرهنگی و مبارزه‌ی سیاسی از یکدیگر جدا نیستند. دفاع از حق آموزش به زبان کوردی، دفاع از رسانه‌های مستقل کوردی و تلاش برای رسمیت‌یافتن این زبان در تمامی سطوح اداری، گام‌هایی در مسیر بزرگ‌تر رهایی ملی‌اند. همان‌گونه که قانون هشدار می‌دهد، رهایی بدون بازسازی فرهنگی ناقص است و فرهنگ بدون قدرت سیاسی، همواره آسیب‌پذیر باقی می‌ماند.

امروز، در جهانی که بیش از هر زمان دیگری درباره‌ی تنوع و چندفرهنگی سخن گفته می‌شود، آزمون واقعی در رفتار با ملت‌هایی چون کوردهاست. آیا جامعه جهانی حاضر است از اصول اعلام‌شده‌ی خود درباره‌ی برابری و حق تعیین سرنوشت دفاع کند؟ یا همچنان ملاحظات ژئوپولیتیک بر حقوق ملت‌ها سایه خواهد افکند؟

پاسخ به این پرسش‌ها، آینده زبان کوردی و سرنوشت سیاسی کوردستان را رقم خواهد زد. اما آنچه مسلم است، این است که تا زمانی که زبان زنده است، رؤیای آزادی نیز زنده خواهد ماند. روز زبان مادری، یادآور همین پیوند ناگسستنی میان واژه و آزادی است؛ پیوندی که هیچ سیاست انکاری قادر به گسستن آن نیست.

کوردستان، سپر و سنگر آزادی



متکثر، اگرچه از ویژگی‌های جامعه سیاسی زنده کوردستان بود، اما رژیم همواره این‌ها را خطری بزرگ برای قدرت خود و الگوی «ولایت و امت» تلقی کرده است. جمهوری اسلامی بیم آن داشت که رشد جنبش کورد به دیگر مناطق ایران سرایت کند و مطالبات دموکراتیک کوردها در میان بلوچ‌ها، عرب‌ها و دیگر اجزای کشور نیز گسترش یافته و چالشی جدی در برابر نظام متمرکز و ایدئولوژیک رژیم ایجاد کند. از همین رو کوردستان با شدت سرکوب شد و در خون و خاک غلتید. باید افزود که این یورش‌ها صرفاً سرکوب یک ملت و جنبشی حق‌طلب و دموکراتیک نبود؛ بلکه نابودی کانون‌های اندیشه دموکراسی، برابری‌خواهی، آزادی‌طلبی و حقوق‌محوری در سراسر ایران را نیز هدف داشت.

کوردستان طی ۴۷ سال گذشته به‌عنوان تهدیدی امنیتی برای کلیت قدرت جمهوری اسلامی، پیوسته خون داده است، اما حتی برای یک روز هم تسلیم نشده است. جنبش مسلحانه‌ی کوردستان شاید به‌سبب نبود توازن قوا میان توان انسانی و تسلیحاتی احزاب در برابر قدرت متمرکز، دچار افت شده باشد؛ اما جنبش سیاسی و حق‌طلبانه آن روزبه‌روز رشد کرده است. کوردستان هرگز به حاکمیت جمهوری اسلامی مشروعیت نداد، هرگز از حقوق و مطالبات خود عقب ننشست؛ احزابش ضربات سنگینی متحمل شدند، اما هرگز میدان مبارزه را خالی نکردند و هرگز به جمهوری اسلامی اجازه ندادند الگوی نگاه و اندیشه خود را بر کوردستان تحمیل کنند. کوردستان به‌عنوان سرزنده‌ترین جامعه سیاسی ایران، نیرومند و پویا باقی ماند. مبارزه کوردها از جنگ و مقاومت پیشمرگه‌ای تا دفاع مدنی و اجتماعی، در چهارچوب مبارزه‌ای چند بعدی هویت‌محور گسترش یافت و پشتوانه‌ای زرین پدید آورد که نمونه‌اش را در جنبش ژینا (زن، زندگی، آزادی)، خیزش و اعتصاب‌های موفق بهمن‌ماه امسال دیدیم.

از سوی دیگر، ۴۷ سال حاکمیت جمهوری اسلامی و نوع مواجهه‌اش با کوردستان، به معنای شکست پروژه نفوذ ایدئولوژی رژیم در میان کوردها بوده است. جمهوری اسلامی تلاش فراوانی کرد تا هویت دینی شیعی حکومتی را به‌جای هویت ملی - فرهنگی کورد بنشانند و به‌ویژه تنوع آیینی کوردستان در استان‌های کرمانشان و ایلام را برای این جداسازی و جایگزینی به کار گرفت؛ اما مردم کوردستان زبان و هویت ملی خود را حفظ کردند و اعتصاب سراسری دی‌ماه در سراسر کوردستان با هدف تحکیم هرچه بیشتر پیوند میان مناطق شمالی و مرکزی کوردستان ایران با ایلام و کرمانشان، نمونه‌ای زنده و موفق از این هویت‌خواهی ملی است.

جمهوری اسلامی که از ۴۷ سال پیش نخستین موج‌های سرکوب و ترور خود را در کوردستان آغاز کرده بود، همه تلاشش بر ایجاد شکاف میان احزاب سیاسی و جامعه کوردستان متمرکز بود. از یک‌سو

متمکثر، اگرچه از ویژگی‌های جامعه سیاسی زنده کوردستان بود، اما رژیم همواره این‌ها را خطری بزرگ برای قدرت خود و الگوی «ولایت و امت» تلقی کرده است. جمهوری اسلامی بیم آن داشت که رشد جنبش کورد به دیگر مناطق ایران سرایت کند و مطالبات دموکراتیک کوردها در میان بلوچ‌ها، عرب‌ها و دیگر اجزای کشور نیز گسترش یافته و چالشی جدی در برابر نظام متمرکز و ایدئولوژیک رژیم ایجاد کند. از همین رو کوردستان با شدت سرکوب شد و در خون و خاک غلتید. باید افزود که این یورش‌ها صرفاً سرکوب یک ملت و جنبشی حق‌طلب و دموکراتیک نبود؛ بلکه نابودی کانون‌های اندیشه دموکراسی، برابری‌خواهی، آزادی‌طلبی و حقوق‌محوری در سراسر ایران را نیز هدف داشت.

کوردستان طی ۴۷ سال گذشته به‌عنوان تهدیدی امنیتی برای کلیت قدرت جمهوری اسلامی، پیوسته خون داده است، اما حتی برای یک روز هم تسلیم نشده است. جنبش مسلحانه‌ی کوردستان شاید به‌سبب نبود توازن قوا میان توان انسانی و تسلیحاتی احزاب در برابر قدرت متمرکز، دچار افت شده باشد؛ اما جنبش سیاسی و حق‌طلبانه آن روزبه‌روز رشد کرده است. کوردستان هرگز به حاکمیت جمهوری اسلامی مشروعیت نداد، هرگز از حقوق و مطالبات خود عقب ننشست؛ احزابش ضربات سنگینی متحمل شدند، اما هرگز میدان مبارزه را خالی نکردند و هرگز به جمهوری اسلامی اجازه ندادند الگوی نگاه و اندیشه خود را بر کوردستان تحمیل کنند. کوردستان به‌عنوان سرزنده‌ترین جامعه سیاسی ایران، نیرومند و پویا باقی ماند. مبارزه کوردها از جنگ و مقاومت پیشمرگه‌ای تا دفاع مدنی و اجتماعی، در چهارچوب مبارزه‌ای چند بعدی هویت‌محور گسترش یافت و پشتوانه‌ای زرین پدید آورد که نمونه‌اش را در جنبش ژینا (زن، زندگی، آزادی)، خیزش و اعتصاب‌های موفق بهمن‌ماه امسال دیدیم.

از سوی دیگر، ۴۷ سال حاکمیت جمهوری اسلامی و نوع مواجهه‌اش با کوردستان، به معنای شکست پروژه نفوذ ایدئولوژی رژیم در میان کوردها بوده است. جمهوری اسلامی تلاش فراوانی کرد تا هویت دینی شیعی حکومتی را به‌جای هویت ملی - فرهنگی کورد بنشانند و به‌ویژه تنوع آیینی کوردستان در استان‌های کرمانشان و ایلام را برای این جداسازی و جایگزینی به کار گرفت؛ اما مردم کوردستان زبان و هویت ملی خود را حفظ کردند و اعتصاب سراسری دی‌ماه در سراسر کوردستان با هدف تحکیم هرچه بیشتر پیوند میان مناطق شمالی و مرکزی کوردستان ایران با ایلام و کرمانشان، نمونه‌ای زنده و موفق از این هویت‌خواهی ملی است.

جمهوری اسلامی که از ۴۷ سال پیش نخستین موج‌های سرکوب و ترور خود را در کوردستان آغاز کرده بود، همه تلاشش بر ایجاد شکاف میان احزاب سیاسی و جامعه کوردستان متمرکز بود. از یک‌سو



علی بداعی

۴۷ سال از انقلاب ۱۳۵۷ و به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی گذشته است. البته جنبش رهایی‌بخش و حق‌طلبی در کوردستان در چهارچوب سازمان‌های سیاسی مخالف رژیم سلطنتی پهلوی، بیش از ۳۵ سال پیش از آن تاریخ آغاز شده بود؛ از همین رو کوردها با پشتوانه‌ای از تجربه و مبارزه علیه رژیم پهلوی در آن خیزش مشارکت کرده و مردم، احزاب و نیروهای سیاسی کوردستان سهمی فعال در سرنگونی رژیم سلطنتی داشتند. اما در واقعیت، کوردها به حقوق خود نرسیدند و نیز برای مبارزه و مقاومت پس از آن، هزینه‌ای گزاف و بسیار سنگین پرداختند. کوردستان که پیش‌تر در مسیر مبارزه با رژیم پهلوی رودخانه‌ای از خون داده بود، با امید رهایی، دست‌یابی به حقوق ملی و سیاسی، مشارکت و هم‌افزایی سیاسی و شکل‌دهی به ساختاری از خودگردانی، به انقلاب ۱۳۵۷ پیوست؛ اما با استقرار جمهوری اسلامی، مسئله کورد از موضوعی سیاسی به مسئله‌ای امنیتی تقلیل یافت و به‌جای گفت‌وگو، فتوای جهاد علیه آن صادر شد و جنگ و لشکرکشی بر کوردستان تحمیل گردید. درست است که کوردستان به سنگر مبارزه و مقاومت در برابر رژیم تازه‌به‌قدرت‌رسیده جمهوری اسلامی بدل شد، اما برای این نیز بهای گزافی پرداخت. در این مسیر مبارزه و مقاومت و حق‌طلبی، شهرها و روستاهای کوردستان محاصره و ویران شدند، احزاب سیاسی منحل و فعالیت علنی‌شان ممنوع شد، هزاران فرزند کورد جان باختند، رهبران کورد در داخل و خارج کشور هدف موج ترور قرار گرفتند، محیط‌زیست کوردستان تخریب و سوزانده شد، کوردستان به‌صورت سیستماتیک به حاشیه رانده شده و از هرگونه توسعه محروم ماند، با انکار زبان، هویت و فرهنگ، تلاش شد ویژگی‌های ملی آن تضعیف و محو گردد، کوردستان نظامی‌سازی شد و به بوته‌ی آزمایشگاهی برای ارتقای درجات فرماندهان جنایتکار سپاه پاسداران بدل گشت.

کوردستان در تمام دوران حاکمیت این رژیم به‌شدت سرکوب شدند؛ زیرا حکومت متمرکز و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی، گشودگی، تنوع و پلورالیسم سیاسی کوردستان را بزرگ‌ترین تهدید برای بقای خود می‌دانست. خودگردانی، سازمان‌یابی حزبی، رقابت سیاسی، سکولاریسم و هم‌زیستی فرهنگی

روژهلات و نظم منطقه‌ای؛ از مشروعیت اخلاقی به توانمندی سازمان‌یافته



حسن قارمانی

روژهلات در نقطه‌ای حساس و تعیین‌کننده از تاریخ خود ایستاده است؛ نقطه‌ای که در آن استراتژی‌های سنتی دیگر کارآمد نیستند و پراکندگی دیگر یک ضعف گذرا به شمار نمی‌رود، بلکه به معضلی ساختاری تبدیل شده است. در خاورمیانه‌ای که با حاکمیت مطلق دولت‌ها، دکترین‌های سخت‌گیرانه امنیتی و «تسامح صفر» در قبال مسائل ارضی شناخته می‌شود، جنبش کورد با پرسشی بنیادین روبه‌روست: چگونه یک ملت فاقد دولت می‌تواند مشروعیت اخلاقی خویش را به توانمندی سیاسی عینی و مؤثر بدل سازد؟

مدتهاست که روژهلات مسیرهای گوناگونی همچون مبارزه مسلحانه، مشارکت سیاسی، فعالیت‌های فرهنگی و سازماندهی جامعه مدنی را برای تحقق اهداف خود پیموده است. هر یک از این راهبردها تأثیرات خاص خود را داشته‌اند، اما فقدان هماهنگی، اثرگذاری آن‌ها را محدود کرده است. از این رو، در سایه معادلات ژئوپلیتیک امروز، تدوین استراتژی دیگر تنها یک انتخاب ایدئولوژیک نیست، بلکه ضرورتی وجودی به شمار می‌رود.

هزینه‌های پراکندگی

تجربه تاریخی نشان می‌دهد که شکاف میان احزاب و تعارض‌های ایدئولوژیک، ظرفیت چانه‌زنی جمعی کوردها را به‌طور محسوسی کاهش داده است. در بسیاری از مقاطع، رقابت‌های درون‌گروهی بر اهداف مشترک سایه افکنده و اولویت‌های ملی را به حاشیه رانده است. پیامد چنین وضعیتی، فراهم شدن بستری بوده است که بازیگران خارجی بتوانند از این گسست‌ها بهره‌برداری کنند، روند انسجام داخلی را مختل سازند و وضع موجود را به نفع خود تثبیت کنند.

این وضعیت نشان می‌دهد که پراکندگی صرفاً یک ضعف سازمانی نیست، بلکه عاملی ساختاری است که توازن قدرت را به زیان جنبش تغییر می‌دهد.

پراکندگی صرفاً به ناهماهنگی سازمانی محدود نمی‌شود، بلکه به ناهمگونی استراتژیک می‌انجامد. در غیاب یک گفتمان واحد، پیام جنبش دچار ابهام می‌شود، اتحادها شکننده می‌گردند و شکاف‌های درونی تعمیق می‌یابند. در منطقه‌ای که دولت‌ها با تمرکزگرایی سخت‌گیرانه و انضباط امنیتی شدید عمل می‌کنند، چنین ناهماهنگی‌ای هزینه‌های سنگینی بر جنبش تحمیل می‌کند و قدرت مانور آن را کاهش می‌دهد.

هم‌افزایی سلاح و قلم؛ معماری قدرت دفاعی

تقویت نیروی پیشمرگه و سایر نیروهای مبارز نباید به معنای گسترش صرف ظرفیت نظامی فهم شود، بلکه باید در چارچوب «معماری قدرت» بازتعریف گردد؛ معماری‌ای که در آن امنیت، سیاست و تولید دانش به‌صورت یک منظومه درهم‌تنیده عمل می‌کنند. تجربه تاریخی جنبش‌های رهایی‌بخش نشان می‌دهد که نیروی مسلح بدون افق سیاسی روشن، در معرض فرسایش مشروعیت و انزوای راهبردی قرار می‌گیرد؛ همان‌گونه که سرمایه فکری و کنتش مدنی بدون تضمین امنیتی، دوام ساختاری نخواهد داشت و به‌سادگی سرکوب می‌شود.

در این چارچوب، «سلاح و قلم» نه یک دوگانه تقابلی، بلکه دو مؤلفه مکمل در تولید قدرت ملی‌اند. بعد نظامی، ظرفیت دفاع مشروع و بازدارندگی را تأمین می‌کند؛ بعد فکری، چارچوب معنایی، مشروعیت هنجاری و قابلیت گفت‌وگو با نظام بین‌الملل را شکل می‌دهد. بدون پیوند این دو، یا امنیت به بی‌افقی سیاسی فروکاسته می‌شود، یا سیاست به آرمان‌گرایی بی‌پشتوانه تنزل می‌یابد.

چنین هم‌افزایی‌ای نیازمند گذار از شبکه‌های پراکنده به نهادهای حرفه‌ای، شفاف و پاسخ‌گوست؛ نهادهایی که تقسیم کار روشن، راهبرد مدون و افق زمانی مشخص داشته باشند. تنها در این صورت است که مقاومت از سطح واکنش مقطعی فراتر رفته و به یک ظرفیت پایدار نهادی تبدیل می‌شود. کوهستان و شهر؛ مبارزه مسلحانه و مدنی

تصویر سنتی مقاومت کوردها همواره با «کوهستان» به عنوان نماد اصالت، خودمختاری و پایداری گره خورده است؛ نمادی از مبارزه مسلحانه. با این حال، پویایی‌های سیاسی معاصر بیش از گذشته به محیط‌های شهری و مدنی گرایش یافته‌اند، جایی که مبارزه مدنی جریان دارد. امروز دانشگاه‌ها، نهادهای جامعه مدنی، پلتفرم‌های دیجیتال و شبکه‌های دیاسپورا به سنگرهای جدید مقاومت تبدیل شده‌اند؛ فضاهایی که هویت ملی و مطالبات سیاسی در آن‌ها با زبانی

جهانی و مدرن بازتعریف می‌شوند. یک استراتژی پایدار و مؤثر، ناگزیر باید این دو حوزه - مبارزه مسلحانه و فعالیت مدنی - را به هم پیوند دهد. فعالیت‌های مدنی بدون پشتوانه و حفاظت پیشمرگه همواره در معرض سرکوب سریع و حاشیه‌نشینی قرار دارند. تنها از طریق درهم‌تنیدگی استراتژیک این دو فضا است که اکوسیستم سیاسی یکپارچه شکل می‌گیرد؛ سیستمی که مبارزه مدنی و نیروی پیشمرگه، به‌عنوان دو قطب مکمل، از کیان ملی و دستاوردهای سیاسی محافظت می‌کنند.

شفافیت ایدئولوژیک و خودتعریفی سیاسی

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های روژهلات، نه تنها سرکوب خارجی، بلکه ابهام داخلی درباره اهداف نهایی است: آیا مقصد جنبش فدرالیسم، خودگردانی، مدیریت فرهنگی یا استقلال کامل است؟ این ابهام، هرچند ممکن است در کوتاه‌مدت تاکتیکی باشد، در درازمدت اعتماد عمومی و توان بسیج‌گری را تضعیف می‌کند و ظرفیت جنبش برای تدوین و اجرای راهبردهای مؤثر را محدود می‌سازد.

اصل حاکمیت سیاسی، که همچون بن‌مایه هستی‌شناختی جنبش عمل می‌کند، می‌تواند محور وحدت داخلی باشد. در صورتی که این اصل به‌عنوان مبناي مشترک از سوی همه احزاب و گروه‌ها پذیرفته شود، تمام شکل‌های خودمختاری، مدیریت فرهنگی و دیگر مدل‌های موجود، هم‌افق و هماهنگ خواهند شد. چنین توافقی نه تنها انسجام داخلی را تقویت می‌کند، بلکه امکان تعریف یک پروژه سیاسی واحد، تولید قدرت نهادی و شکل‌دهی استراتژیک به آینده را فراهم می‌آورد. جنبشی که پروژه سیاسی خود را بر این بنیان مستحکم تعریف کند، از وضعیت واکنشی فاصله می‌گیرد و به بازیگری فعال در تحولات داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی بدل می‌شود. خودتعریفی مبتنی بر حاکمیت سیاسی، منبع قدرت و محور انسجام داخلی است و ادبیات سیاسی را از تمرکز بر «نگرانی‌های امنیتی» به سمت «مدل عملی، پایدار و قابل اتکا برای آینده»

تغییر می‌دهد و توان جنبش برای تأثیرگذاری واقعی را تقویت می‌کند.

توازن قوای منطقه‌ای و رئالیسم ژئواستراتژیک

روژهلات در محیطی عمل می‌کند که دولت‌های منطقه، گرچه با یکدیگر در رقابت‌اند، در یک موضوع حیاتی منافع مشترک دارند: جلوگیری از شکل‌گیری الگویی برای سرنوشت کوردها. این واقعیت، نوعی اجماع منطقه‌ای غیرمستقیم برای حفظ وضع موجود ایجاد کرده و ظرفیت جنبش برای پیشبرد اهداف بلندمدت و تحقق تغییرات راهبردی را محدود می‌سازد.

نادیده گرفتن این وضعیت، جنبش را در دام رمانتیک‌گرایی سیاسی گرفتار می‌کند؛ وضعیتی که در آن تنها به حقانیت تاریخی بسنده شده و پیچیدگی‌ها و بازی‌های ژئواستراتژیک فراموش می‌شوند. هماهنگی استراتژیک واقعی مستلزم آن است که استدلال‌های هنجاری با تحلیل‌های واقع‌گرایانه تلفیق شوند. حمایت بین‌المللی به ندرت صرفاً بر پایه همدلی اخلاقی شکل می‌گیرد؛ بلکه مستلزم آن است که بازیگران کورد خود را به عنوان شرکای ثبات‌آفرین، پیش‌بینی‌پذیر و مسئولیت‌پذیر معرفی کنند، تا بتوانند جایگاهی پایدار، مشروع و تأثیرگذار در توازن قوای منطقه‌ای به دست آورند.

مقاومت ملی به مثابه دکنترین سیاسی

مقاومت تنها محدود به دفاع مسلحانه نیست؛ بلکه مستلزم استحکام نهادی، پایداری اقتصادی و تداوم فرهنگی است. جامعه‌ای که علی‌رغم سرکوب بتواند زبان، آموزش و ارزش‌های فرهنگی خود را حفظ کند، در حقیقت «مقاومت استراتژیک» را به نمایش گذاشته است.

دفاع از خاک، زبان و هویت، موضوعی نمادین نیست؛ بلکه مسئله‌ای حیاتی در حوزه امنیت جمعی است. هنگامی که زبان به حاشیه رانده شود و تاریخ انکار گردد، انسجام و همبستگی سیاسی نیز تضعیف می‌شود. در روابط نابرابر، وحدت استراتژیک و انضباط سازمانی قوی‌ترین شکل

ایستادگی هستند. جنبشی متشتت، نابرابری ساختاری را تشدید می‌کند، اما جنبشی هماهنگ و منسجم می‌تواند از موضعی واحد وارد مذاکره و تعامل شود و ظرفیت تأثیرگذاری واقعی را حفظ کند.

نقش دیاسپورا

جامعه کوردهای مقیم خارج از کشور منبعی عظیم در حوزه‌های اقتصادی، علمی و دیپلماتیک به شمار می‌آید. این ظرفیت می‌تواند از طریق شبکه‌های بین‌المللی بر افکار عمومی، رسانه‌ها و نهادهای سیاسی دولت‌های دموکراتیک تأثیرگذار باشد. با این حال، هماهنگی و انسجام، شرط لازم برای بهره‌برداری مؤثر از این پتانسیل است؛ پیام‌های پراکنده و غیرهماهنگ، اثرگذاری را خنثی می‌کنند.

حرفه‌ای‌سازی فعالیت‌های لابی‌گری، پژوهش و سیاست‌گذاری، از ارکان ضروری هر پروژه سیاسی جدی است. چنین پروژه‌ای باید بتواند پیشنهادها را دقیق و کارشناسی‌شده در زمینه مدل‌های قانون اساسی، پایداری اقتصادی و ترتیبات امنیتی ارائه دهد، به‌گونه‌ای که هم انسجام داخلی و هم جایگاه بین‌المللی جنبش تقویت شود.

فرجام: از مشروعیت به توانمندی نهادی

آینده روژهلات تنها بر پایه حقوق تاریخی یا همدلی بین‌المللی رقم نخواهد خورد؛ بلکه با توانایی تبدیل وحدت ملی به قدرت سیاسی سازمان‌یافته و مؤثر تعیین می‌شود. هماهنگی استراتژیک میان ابعاد نظامی، سیاسی و فکری، نشانه بلوغ نهادی است و نباید با نظامی‌گری صرف اشتباه گرفته شود. در منطقه‌ای که قدرت حرف آخر را می‌زند، انسجام سازمانی مهم‌ترین سرمایه جنبش است. تنها از طریق یکپارچگی، انضباط داخلی و عقلانیت استراتژیک بلندمدت است که روژهلات می‌تواند جایگاهی پایدار و مشروع در موازنه قوای منطقه‌ای تثبیت کند. در این چارچوب، مقاومت ملی دیگر یک شعار صرف نیست؛ بلکه یک ضرورت سیاسی است که استمرار هویت، امنیت و توانمندی جنبش را تضمین می‌کند.

۲۶ آذر؛ روز پیشمرگ (بازخوانی تاریخی، اجتماعی و فرهنگی یک نماد در کوردستان)



زانیار حسینی

و هویت جمعی است. در این دوره، پیشمرگ‌ها با فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و نظامی خود، حافظه جمعی کوردها را از نو بازتولید کردند؛ این حافظه جمعی شامل موارد زیر بود:

- داستان‌ها و روایت‌های شفاهی مقاومت پیشمرگ‌ها
- نمادهای شجاعت و اخلاق جمعی
- ارزش‌های وفاداری، همبستگی و حمایت از جامعه

این بازتولید هویتی باعث شد پیشمرگ‌ها حتی در غیاب قدرت رسمی و حضور وسیع میدانی به پهنای کوردستان ایران، نماد مشروعیت و هویت جمعی باقی بمانند.

دوره (۱۳۶۷-۱۳۸۰) شمسی، نمونه نهاد مقاومتی جامعه‌محور و اخلاقی است. ویژگی‌های برجسته این دوره عبارتند از: الف. پایداری اجتماعی: پیشمرگ‌ها توانستند مشروعیت اخلاقی و اجتماعی خود را بازتعریف تقویت کنند.

ب. بازتولید فرهنگی و هویتی: فعالیت‌های آموزشی و فرهنگی موجب تثبیت بیشتر هویت جمعی شدند.

ج. شبکه‌های محلی: حمایت جامعه و ارتباط مستمر با بافت‌های اجتماعی و روستاها سرمایه اجتماعی آنها را بیشتر تقویت کرد.

تحول نسلی و تثبیت هویت فرهنگی پیشمرگ‌ها

دهه ۱۳۸۰ در کوردستان ایران با تغییرات نسلی، فشارهای سیاسی و اجتماعی، و نیاز به بازسازی فرهنگی مشخص می‌شود. نسل جدید پیشمرگ‌ها، که پس از درگیری‌های دهه ۷۰ و ثبات نسبی دهه ۸۰ تربیت شده بودند، با اهدافی فراتر از نبرد نظامی وارد فعالیت شدند:

الف. حفظ و بازتولید هویت ملت کرد و اخلاق جمعی

ب. تقویت نهاد اجتماعی - فرهنگی پیشمرگ‌ها

ج. آماده‌سازی زمینه‌های فعالیت‌های آموزشی و مدنی برای جامعه محلی.

د. بازتعریف و بسط بازه هویت مقاومتی و توسعه فلسفه وجود پیشمرگ.

ه. نفوذ واژه پیشمرگ به دیگر حوزه‌های اجتماعی و مدنی همچون پیشمرگان محیط زیست و پیشمرگان سفید (پرسنل پزشکی در کوردستان ایران) و غیره.

و. تعریف نامحدود پیشمرگ به هر عضو جامعه کوردستان که در جهت منفعت جمعی ملت کورد، کوشش و اهتمام می‌ورزد.

ز. تقسیم عرفی واژه پیشمرگ به لحاظ سیاسی (سازمانی در حزب دموکرات) و اجتماعی در بافت‌های متفاوت جامعه.

این نسل جدید نقش مهمی در تثبیت جایگاه پیشمرگ‌ها به عنوان نماد مقاومت، هویت جمعی و توسعه نقش و تأثیراتش ایفا کرد.

الف. حفظ امنیت محلی و نظم اجتماعی: پیشمرگ‌ها همچنان با حضور موثر همچون عامل بازدارنده، مانع وسعت و عمق جنایات رژیم مرکزگرا می‌شدند و از مناطق مرزی را محافظت می‌کردند و از بروز تنش‌های محلی جلوگیری می‌کردند.

ب. فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی: پیشمرگ‌ها مدارس داخلی و فعالیت‌های فرهنگی برای بازتولید هویت کوردی ایجاد کردند و ارزش‌های مقاومت و اخلاق جمعی را منتقل نمودند؛ جامعه را نیز به انجام چنین اموری تشویق و حمایت می‌کردند.

ب. نیاز به بازسازی ساختارها و شبکه‌های اجتماعی پس از آسیب‌های جنگ

ج. تمرکز بیشتر بر فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و آموزشی برای تثبیت مشروعیت محلی پیشمرگ‌ها

در این مرحله، پیشمرگ‌ها بیش از هر دوره دیگری، جدای از حضور میدانی، به نهاد اجتماعی فرهنگی و اخلاقی تبدیل شدند.

بازسازی و حرفه‌ای شدن سازمان در دهه ۱۳۷۰، پیشمرگ‌ها چند اقدام کلیدی انجام دادند تا نهاد خود را تثبیت کنند:

- ایجاد ساختار سازمانی حرفه‌ای: سلسله‌مراتب فرماندهی منسجم‌تر شد و آموزش نظامی و سیاسی به صورت منظم تر ارائه شد.

- تقسیم وظایف اجتماعی و نظامی: پیشمرگ‌ها به دو شاخه مجزا تقسیم شدند: شاخه نظامی برای دفاع و شاخه سیاسی برای مدیریت امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی.

- ارتباط مستمر با جامعه: شبکه‌های محلی، شهری و روستایی با پیشمرگ‌ها پیوند خوردند و این ارتباط باعث افزایش مشروعیت اجتماعی شد.

این اقدامات باعث شد پیشمرگ‌ها به نهاد پایدار و خودتنظیم‌شونده تبدیل شوند که قادر به بازتولید خود و حفظ تداوم و پایداری مشروعیت در جامعه بودند.

نقش اجتماعی و فرهنگی پیشمرگ‌ها در این دوره، پیشمرگ‌ها بیش از پیش نقش‌های غیرنظامی و اجتماعی ایفا کردند:

الف. حفظ امنیت محلی و نظم اجتماعی: پیشمرگ‌ها همچنان با حضور موثر همچون عامل بازدارنده، مانع وسعت و عمق جنایات رژیم مرکزگرا می‌شدند و از مناطق مرزی را محافظت می‌کردند و از بروز تنش‌های محلی جلوگیری می‌کردند.

ب. فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی: پیشمرگ‌ها مدارس داخلی و فعالیت‌های فرهنگی برای بازتولید هویت کوردی ایجاد کردند و ارزش‌های مقاومت و اخلاق جمعی را منتقل نمودند؛ جامعه را نیز به انجام چنین اموری تشویق و حمایت می‌کردند.

بازتولید هویت و حافظه جمعی هالبواکس معتقد است که حافظه جمعی نه صرفاً ثبت وقایع، بلکه بازتولید معنا



(ادامه مقاله؛ بخش چهارم و پایانی)

تأثیر مستقیمی بر فعالیت پیشمرگ‌ها داشت. مناطق مرزی کوردستان به دلیل نزدیکی به عراق، همواره در معرض تهدید قرار داشتند. پیشمرگ‌ها علاوه بر دفاع محلی، مسئولیت مدیریت بحران و حمایت از آوارگان و مردم جنگ زده را نیز بر عهده گرفتند.

این دوره باعث شد پیشمرگ‌ها: - مشروعیت اجتماعی خود را دوباره تقویت کنند.

- تجربه عملیاتی گسترده‌تری کسب کنند.

- به نهادهای اجتماعی - سیاسی قدرتمند تبدیل شوند که فراتر از یک نیروی نظامی صرف عمل می‌کنند.

- توانایی لازم برای محافظت از مردم و مطالباتشان را نشان دهند و از سرمایه‌های اصلیشان همچون مشروعیت مردمی، دفاع کنند.

بازتولید هویت و حافظه جمعی در این دوره، عملکرد پیشمرگ‌ها باعث: الف. تثبیت فرهنگ مقاومت و شجاعت شد.

ب. بازتولید ارزش‌های جمعی مانند وفاداری، همبستگی و تعهد به جامعه شد.

ج. نقش‌آفرینی در حفظ نمادها و آیین‌های ملی شد.

د. ادبیات مقاومتی و مطالبه‌گری تقویت و بسط داده شد.

هویت جمعی پیشمرگ‌ها در این دوره در حافظه مردم و فرهنگ شفاهی بطور کامل تثبیت و تبیین شد و بعدها زمینه تعیین روز ۲۶ آذر به عنوان «روز پیشمرگ» را فراهم کرد.

پیشمرگ‌ها در این دوره نمونه نهاد مقاومتی جامعه‌محور هستند:

- سرمایه اجتماعی خود را از جامعه دریافت کردند.

- مشروعیت اخلاقی و فرهنگی داشتند.

- شبکه‌های محلی را تقویت کردند.

- نقش اجتماعی و سیاسی‌شان به بقای این نهاد یاری رساند.

دوره پس از درگیری و تثبیت نهاد پیشمرگ

پس از پایان دوره اصلی درگیری‌های مداوم و وسیع ایران - کوردستان (۱۳۶۷ - ۱۳۸۰)، حزب دموکرات و پیشمرگ‌ها وارد مرحله‌ای از ثبات نسبی و بازسازی سازمانی شدند. این دوره با ویژگی‌های زیر مشخص می‌شود:

الف. کاهش فشار نظامی مستقیم رژیم در مناطق مرزی و کوهستانی

انقلاب ۵۷ و جنگ ایران - کوردستان انقلاب در سال ۱۳۵۷ موجب فروپاشی رژیم پهلوی و ایجاد فرصتی تاریخی در مناطق کوردستان شد. کوردستان ایران به دلیل سابقه تاریخی مقاومت محلی و حضور حزب دموکرات، به یکی از مناطقی تبدیل شد که نقش پیشمرگ‌ها برجسته‌تر از همیشه شد. در این دوره: الف. قدرت مرکزی جدید بطور کامل شکل نگرفته بود و مناطق کوردستان از کنترل و فشار مرکز تا حدودی رهایی یافتند.

ب. جنبش‌های ملی فرصت فعالیت پیدا کردند.

ج. ایجاد و تقویت نهادهای ملی از جمله پیشمرگ‌ها ممکن شد.

این شرایط زمینه‌ساز درگیری مستقیم بین رژیم مرکزگرای جدید و پیشمرگ‌ها شد.

نقش پیشمرگ‌ها در امنیت و نظم اجتماعی

با توجه به حضور موثر و فرصت پیش آمده، پیشمرگ‌ها علاوه بر فعالیت‌های نظامی، نقش تثبیت‌کننده نظم اجتماعی را نیز دوباره بر عهده گرفتند:

- حفاظت از روستاها و مسیرهای کوهستانی

- میانجیگری میان مردم و حل اختلافات محلی

- امدادسانی و حمایت اجتماعی در مناطق بحران‌زده

درگیری‌های مسلحانه با رژیم مرکزگرای جدید

بین سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷، پیشمرگ‌ها با نیروهای نظامی و شبه‌نظامی رژیم مرکزی در مناطق مختلف کوردستان درگیر جنگ در دو بعد جبهه‌ای و چریکی شدند. این جنگ‌ها شامل:

- محاصره شهرها و روستاها توسط پاسدارها و بسیجیان

- نبردهای پراکنده در کوهستان‌ها

- واکنش پیشمرگ‌ها به حفظ امنیت جامعه و دفاع از مناطق تحت نفوذ

با وجود جنگ و اعلام جهاد از سوی موسس جمهوری اسلامی، پیشمرگ‌ها توانستند شبکه‌های محلی و حمایت اجتماعی خود را حفظ کنند و در مقام حافظان مردم به دفاع مشروع و واکنش متقابل بپردازند.

تأثیر جنگ ایران - عراق
جنگ ایران - عراق (۱۳۵۹-۱۳۶۷)

- الگوسازی اجتماعی - اخلاقی و تبدیل پیشمرگ به عنوان نماد و برندی ملی در الگوهای رفتاری نسل جدید و جوانان.

تثبیت نمادین روز ۲۶ آذر در این دوره، روز ۲۶ آذر به طور رسمی به عنوان «روز پیشمرگ» تثبیت شد. اهمیت این روز شامل موارد زیر است:

الف. یادآوری تاریخ مقاومت پیشمرگ‌ها

ب. تجلیل از شجاعت و فداکاری نسل‌های گذشته

ج. بازتولید ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی جامعه کورد

نقش اجتماعی و مشروعیت نسل جدید پیشمرگ‌ها (در هر دو بازتعریف سیاسی و اجتماعی) علاوه بر نقش فرهنگی، نقش اجتماعی خود را تقویت کردند:

- میانجیگری محلی: حل اختلافات و مدیریت بحران‌های محلی

- حمایت اجتماعی: کمک به خانواده‌های آسیب‌دیده و آوارگان

- ایجاد شبکه‌های مدنی: همکاری با نهادهای محلی و توسعه فعالیت‌های مدنی

- تقویت فرهنگ مشارکت همگانی: همکاری‌های محیط زیستی، انسان دوستانه و جامعه‌محور

- برندسازی ملی: بازتعریفی نو از پیشمرگ به عنوان الگویی فراتر از نیروی سازمانی و نماد ملی، با تبیین هنجارهای اجتماعی و اخلاقی در دایره این لغت و اصطلاح.

امروزه واژه پیشمرگ پا را فراتر از تعاریف کلاسیک، سازمانی گذاشته است و بیش از هفت دهه تلاش و مجاهدت در راه آرمان‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی ملت کورد، نهادهای سیاسی و اجتماعی را ناگزیر به بازتعریفی نو از این مفهوم کرده است؛ چه اینکه در اقتشار مختلف جامعه، بطور چشمگیر و به وضوح قابل مشاهده و غیر قابل انکار است، که هر عضوی از جامعه که در مسیر فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و امور فرهنگی - هنری گام بر می‌دارد، بصورت ناخودآگاه یا خودآگاه به لحاظ ظاهری چه در گفتار روزانه، چه در پوشش و رفتارهای روزمره، به سوی تطبیق خود با المانهای پیشمرگ‌ها در حرکت است؛ به زبان ساده تر مصلح اجتماعی، کنشگر مدنی، فعال فرهنگی و مشارکی که با زندگی مردم در ابعاد گوناگون در ارتباط هستند، خود را همچون پیشمرگ، پیشاهنگ و فداکار این ملت می‌دانند؛ چرا که واژه پیشمرگ را زیباترین جامه تاریخ ملت کورد می‌دانند.

اکنون سوال این است که در جامعه ما چه کسی می‌تواند معنا و مفهوم کلمه پیشمرگ را تعریف، تبیین کند؟ به گونه‌ای که حق مطلب را ادا کرده باشد!

جشن پیروزی به وقت سقوط!

طرز باورنکردنی کم و کمتر شده است. ثانیاً بازه زمانی اعتراضات در هر دوره نسبت به دوره قبل بیشتر شده است و در نهایت میزان وسعت اعتراضات در هر دوره به طرز فزاینده‌ای افزایش یافته است. بطورکلی بعد از هر اعتراضی، اعتراضی گسترده‌تر و با مقیاس بزرگتری رخ داده است، ضمناً اینکه بررسی روند این اعتراضات نشان می‌دهد هر اعتراضی به نسبت اعتراض قبل بسیار رادیکالتر و انقلابی‌تر بوده است. این روند احتمال هرگونه ابتکار عملی را از جمهوری اسلامی برای پیش‌بینی اوضاع آینده می‌گیرد. به طورکلی می‌توان گفت بررسی روند تحولات سال‌های اخیر چه در عرصه داخلی و چه در عرصه خارجی نشان می‌دهد که بحران و آشوب به بخش جدایی‌ناپذیر از حیات سیاسی جمهوری اسلامی تبدیل شده است. بحران و آشوب اینک مانند سلول‌های سرطانی تمام اعضای و جوارح رژیم را درگیر کرده‌اند. این سرطان کشنده و مهلک دیگر توانی برای رژیم در حال احتضار جمهوری اسلامی باقی نگذاشته است. حالا دیگر کشتارهای چند هزار نفری، عقب‌نشینی از شعارها و آرمان‌های پوچ و خیالی هم نمی‌توانند رژیم را از بحران و آشوب نجات دهند. سرطان در حد اعلا پشرفت است! حالا نوبت از کارافتادن اندامها و اعضاست، یکی پس از دیگری! قطع اعضای درگیر! مرگی درناک در انتظار جمهوری اسلامی است!

بزرگ محسوب می‌شود. اما در عرصه داخلی جمهوری اسلامی دو سناریوی مختلف را بطور همزمان پیش می‌برد، کارت دوگانه‌ای که رژیم سال‌هاست با آنها بازی کرده است؛ سرکوب بی رحمانه و ایجاد فضای رعب و وحشت برای مخالفان و در عین حال ساکت کردن قشر خاکستری جامعه از طریق سرگرم کردن به بحث‌های حاشیه‌ای، چشم‌پوشی از برخی قوانین سخت‌گیرانه غیر سیاسی، هنجانی کردن فضای جامعه! اما واقعیت این است که هیچ کدام از این اقدامات نمی‌توانند آینده مبهم جمهوری اسلامی را تضمین کنند. در عرصه خارجی می‌توان گفت بررسی کارنامه سیاسی دونالد ترامپ درباره جمهوری اسلامی نشان دهنده حد اعلا بی اعتمادی اوست. خروج ترامپ از برجام در دوره اول ریاست جمهوری‌اش و حمله اسرائیل به رژیم در اوج مذاکرات سال قبل میلادی میان آمریکا و جمهوری اسلامی بیانگر این مطلب است که حتی در صورت هر توافق احتمالی هیچ تضمینی برای اجرای آن و عدم حمله آمریکا به ایران وجود ندارد، ضمن اینکه اسرائیل به عنوان بازیگر اصلی این روزهای منطقه نشان داده که هرگز نمی‌خواهد آینده و امنیت کشورش را به دست اما و اگرها بسپارد و می‌خواهد پیش‌دستانه علیه جمهوری اسلامی اقدام کند. در عرصه داخلی و نگاهی کوتاه به سیر تحولات چند سال اخیر به خوبی نشان می‌دهد که اولاً فاصله زمانی اعتراضات به

و حتی تا حدود زیادی حماس خود جمهوری اسلامی است. بنابراین واضح است که چنین موضعی دیکته شده توسط رژیم ولایت فقیه است. اظهارات چند روز قبل علی لاریجانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی رژیم و عباس عراقچی، وزیر خارجه جمهوری اسلامی نیز که علی‌رغم تهدیدهای مکرر آمریکا از پیشرفت در مذاکرات سخن می‌گویند، بخش دیگری از این درماندگی است. بطور واضح می‌توان گفت که رژیم ولایت فقیه به طرز عجیبی در حال عقب‌نشینی از مواضع، به قول خودشان انقلابی و آرمان‌های والا می‌نماید! حالا دیگر مزدوران رژیم و نیروهای نیابتی که در مواقع مشابه نقش ضربه‌گیر را برای جمهوری اسلامی بازی می‌کردند به گوشه‌های خزیده و حداقل در ظاهر مجبور به اعلام بی‌طرفی شده‌اند. در شرایط فعلی، جمهوری اسلامی می‌کوشد که ابتدا به هر قیمتی شده است خطر حمله آمریکا و اسرائیل را از خود دور سازد و سپس برای اوضاع ناسامان داخلی چاره‌ای بیاندیشد. علی‌رغم شعارهای همیشگی دستگاه تبلیغاتی رژیم، روند مذاکرات و موضع‌گیری سران جمهوری اسلامی به خوبی نشان می‌دهد که آنها با انعطافی بی سابقه و امتیازدادن به طرف مقابل در حال باج دادن و وقت خریدن هستند. واقعیت این است که حتی بدترین توافق ممکن در شرایط فعلی برای جمهوری اسلامی در حال سقوط یک دستاورد

دی‌ماه نشان داد در عرصه داخلی جمهوری اسلامی دیگر هیچ امیدی به گفتگو و آشتی با جامعه ناراضی ایرانیان ندارد و دوگانه ملت و حاکمیت آنقدر از هم دور شده‌اند که هیچ چیزی نمی‌تواند آنها را دوباره بهم مرتبط کند. حالا مردم ایران، جمهوری اسلامی را بزرگترین دشمن خود دانسته و رژیم ولایت فقیه نیز مردم کشور را بزرگترین مانع در مسیر حیات سیاسی خود قلمداد می‌کند. خشونت عریان رخ داده و آدمکشی لجام‌گسیخته حاکمان تهران در حوادث دی‌ماه نشان داد که رژیم به طرز عجیبی ترسیده و بر این باور است که تنها راه ماندگاری ایجاد ارباب و وحشت است. هرچند سردمداران رژیم ولایت فقیه می‌دانند که این درمان هم موضعی است و نمی‌تواند تداوم چندانی داشته باشد.

در عرصه منطقه‌ای و خارجی وضعیت جمهوری اسلامی به مراتب بدتر است. سال‌ها سرمایه‌گذاری رژیم و ایجاد دهها گروه نیابتی اینک حاکمان تهران را در چنان باتلاقی گیر انداخته است که بیرون آمدن از آن غیرممکن است. نابودی بخش عظیمی از قدرت حزب‌الله و حماس، قدرت انتقال بحران و در واقع بحران‌سازی جمهوری اسلامی به خارج از مرزها را تقریباً به صفر رسانده است. فشار مضاعف این روزهای آمریکا بر عراق و نیروهای نیابتی رژیم در این کشور به نقطه‌ی بی‌بازگشتی رسیده است. در جدیدترین واکنش بخش بزرگی از نیروهای نیابتی جمهوری اسلامی در عراق اعلام کرده‌اند که در نبرد احتمالی آمریکا و جمهوری اسلامی بی‌طرف خواهی‌مانند. این یعنی اوج استیصال و درماندگی جمهوری اسلامی! چه کسی است نداند که تصمیم‌گیر اصلی حزب‌الله و سایر میلیشیاها در عراق و کشورهای دیگر خلیج



رضا دانشجو

جمهوری اسلامی در حالی سالگرد استقرار ننگین خود را جشن گرفت که حتی مزدوران و وابستگان همیشگی‌اش بهتر از هر کسی می‌دانند که این بارکج هرگز سلامت به مقصد نمی‌رسد! داستان سقوط و فروپاشی جمهوری اسلامی مدت‌هاست وارد فاز نهایی خود شده و براساس تمام تحلیل‌های داخلی و خارجی عبور از این گردنه برای جمهوری اسلامی غیرممکن است. حالا حتی طرفداران دوآتشی جمهوری اسلامی هم در سخنان خود جانب احتیاط را رعایت کرده و کم‌کم و آرام آرام در حال فاصله گرفتن از رژیم هستند. رژیم ولایت فقیه حالا تنهای تنها در گوشه رینگ، خسته و درمانده از مبارزه منتظر ضربه نهایی و ناک اوت شدن است. واقعیت این است که چه در عرصه داخلی و چه عرصه بیرونی هرگز جمهوری اسلامی اینقدر تنها و بی‌کس نبوده است. سرکوب خونین اعتراضات

تالیولوژی دوقطبی‌سازی در ایران پس از دی‌ماه

قبل از خداحافظی



آزاد مستوفی

آرامش می‌کند، چون گمان می‌برد جامعه در حال پاکسازی و عفونت‌زدایی است. این منطق بدوی، با سلب صفت انسانی از مخالف، راه را برای وحشیانه‌ترین نوع سرکوب هموار می‌کند، چرا که هیچکس برای ریشه‌کن کردن یک ویروس یا کندن علف‌های هرز، نیازی به رعایت حقوق بشر یا ملاحظات اخلاقی نمی‌بیند. زدودن عاملیت: تقلیل دادن معترض به یک ربات یا آلت‌دست بیگانه، وقتی فردی "مزدور" خطاب می‌شود، حقوق انسانی و مطالبات او ملغی می‌گردد. در نتیجه، قطب همدست با قدرت، رنج او را رنجی ساختگی و ابزار می‌بیند. استراتژی زدودن عاملیت (De-agency) فرآیندی است که در آن سوژه‌ی سیاسی از هویت مستقل، اراده و مطالبات برخاسته از زیست‌جهان خود تهی می‌شود تا به یک شیء یا آلت‌دست (Proxy) تقلیل یابد. در این سازوکار، دستگاه قدرت با برچسب‌هایی چون مزدور یا اجیرشده، پیوند اندام‌وار میان معترض و دردهای اجتماعی‌اش را قطع می‌کند، گویی فریاد او نه از گلوئی دردمند بلکه از گلنگن دشمنان خارجی برمی‌خیزد. این شیء‌انگاری باعث می‌شود که قطب همدست با قدرت، رنج معترض را نه یک حقیقت انسانی بلکه یک نمایش طراحی‌شده و پروژه‌ی اطلاعاتی بپندارد. از منظر آدورنو و هورکهایمر، وقتی فرد به سطح یک ابزار فاقد شعور تنزل داده شود دیگر موضوعیت اخلاقی خود را از دست می‌دهد. نتیجه‌ی فاجعه‌بار این رویکرد آن است که تماشای شکنجه یا قتل چنین فردی در ذهن همدستان قدرت، دردناک نیست زیرا آنها گمان می‌کنند در حال تماشای نابودی یک ابزار مکانیکی بیگانه هستند، نه انسانی که خون، خانواده و رؤیا دارد. بدین ترتیب، همدلی انسانی جای خود را به یک بی‌تفاوتی استراتژیک می‌دهد، چراکه رنج یک ربات سیاسی هرگز نمی‌تواند وجدان کسی را بیدار کند. یکی از تکان دهنده‌ترین جنبه‌های دوقطبی کنونی ایران، شادمانی یا بی‌تفاوتی بخشی از جامعه نسبت به کشتار است. هانا آرنه در نظریه‌ی ابتدالی شر (Banality of Evil) استدلال می‌کند که فجایع بزرگ لزوماً توسط هیولاهای آفریده نمی‌شوند، بلکه توسط افرادی عادی انجام می‌شوند که تفکر را متوقف کرده و صرفاً از نظام ارزش‌های حاکم پیروی می‌کنند. تحلیل: قطبی که از کشتار حمایت می‌کند، دچار نوعی فلج وجدانی شده است. آنها شر را نمی‌بینند چون آن را در لوی حفظ نظام یا امنیت ملی بسته‌بندی کرده‌اند. برای این گروه خون ریخته شده در خیابان، بهایی است که "دیگری"

است. در جامعه‌ای که سیاست جای خود را به کشتار، گفتگو جای خود را به فریادهای انتقام و هموطن جای خود را به شکار داده است، این وضعیت خطرناک‌ترین مرحله‌ی دوقطبی‌سازی است، زیرا وقتی جامعه‌ای به بدویت سقوط کند، بازگرداندن آن به ریل تمدن و همزیستی مسالمت‌آمیز، ممکن است ده‌ها طول بکشد یا مستلزم یک فروپاشی کامل و بازسازی از صفر باشد.

زمانیکه بخشی از یک جامعه، نه‌تنها چشمان خود را بر کشتار وسیع هموطنان خود می‌بندد، بلکه آن را به مثابه یک ضرورت تمدنی یا جشن اقتدار ستایش می‌کند ما با یک بحران سیاسی روبرو نیستیم ما با یک فروپاشی اخلاقی یا ارگانیک روبرو هستیم. برای آنکه فردی نظامی بتواند ماشه را به سمت انسانی بی‌دفاع بچکاند ابتدا باید او را در ذهن خود از تعریف حق حیات انسانی خارج کند و در ایران، این فرآیند از طریق پروپاگاندای رسمی با سه استراتژی انجام شده است:

1- انجم‌انگاری معترض: استفاده از واژگانی نظیر "خس و خاشاک"، "علف هرز"، "زامبی" یا "ویروس نفوذی"، استعاره‌های بیولوژیکی هستند که باعث می‌شود حذف فیزیکی معترض نه به مثابه قتل بلکه به مثابه گندزدایی یا جراحی جامعه تداعی شود. این استراتژی که در ادبیات سیاسی تحت عنوان پاتولوژی‌سازی دشمن (Pathologization of the Enemy) شناخته می‌شود، خطرناک‌ترین مرحله در فرآیند آماده‌سازی توده‌ها برای پذیرش جنایت است. وقتی دستگاه پروپاگاندا از استعاره‌های بیولوژیک نظیر ویروس، میکروب یا علف هرز برای توصیف معترض استفاده می‌کند، در واقع در حال تغییر دادن مرجع برخورد از حوزه‌ی حقوقی و قضایی به حوزه‌ی پزشکی و بهداشتی است. در این پارادایم، معترض دیگر یک شهروند منتقد با حقوق انسانی و سیاسی تعریف نمی‌شود، بلکه بعنوان یک عامل عفونی بازنمایی می‌شود که بقای پیکره‌ی واحد جامعه را تهدید می‌کند. در واقع وقتی مخالف سیاسی "آفت" تلقی شود، کشتار او دیگر عملی جنایتکارانه یا غیراخلاقی بشمار نمی‌رود، بلکه به یک جراحی ضروری و وظیفه‌ی بهداشتی برای حفظ سلامت کل بدل می‌گردد. اینجاست که لوله‌ی تفنگ سرکوبگر، نه بعنوان ابزار قتل بلکه بعنوان تیغ جراحی تداعی می‌شود و آن بخش از جامعه که با قدرت همدست است، با تماشای ریخته شدن خون معترضان، نه تنها دچار عذاب وجدان نمی‌شود، بلکه احساس

جنایت بلکه یک پیش‌دستی در تالیو یعنی انتقام پیش‌دستانه جلوه می‌دهد. گذار از "شهروند" به نیروی نفوذی و دشمن خونی: تالیولوژی توضیح می‌دهد که چگونه دوقطبی بودن جامعه از حالت سیاسی به حالت وجودی Existential تغییر می‌یابد. در یک جامعه سالم، اختلاف بر سر نحوه‌ی اداره کشور است، ولی در یک جامعه‌ی درگیر با تالیولوژی، اختلاف بر سر حق بقا است.

سقوط از قراردادهای اجتماعی به خشونت بدوی

وقایع دی‌ماه ۱۴۰۴ شهرهای ایران اوج خشونت یک دستگاه حاکمه علیه شهروندان مدنی معترض بود. البته در سال‌های اوایل انقلاب اسلامی، رژیم ایران در کوردستان هم دست به قتل و عام زده بود که آیت‌الله‌ها توارسته بودند به بهانه‌ی فتوای جهاد علیه ملت کورد، اکثریت مردم و حتی جریان‌های سیاسی را با خود همراه کنند و یا واکنشی علیه قتل و عام مردم کوردستان ابراز نشود. با نگاهی به اعتراضات کوی دانشگاه در تیرماه ۱۳۷۸، جنبش سبز ۱۳۸۸، دی‌ماه ۱۳۹۶، مرداد ۱۳۹۷، اعتراضات سراسری آبان ۱۳۹۸، دی‌ماه ۱۳۹۸، تظاهرات بی‌آبی شهرهای خوزستان ۱۴۰۰، جنبش سراسری ژینا ۱۴۰۱، اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ که ده‌ها هزار نفر مردم بی‌دفاع توسط نیروهای نظامی ایرانی و نه یک کشور بیگانه کشته و زخمی شدند، صرفاً یک رویارویی نظامی میان دولت و مردم نبود، بلکه دقیقاً در دی‌ماه ۱۴۰۴ نقطه‌ی عزیمت جامعه ایران به سمتی است که در علوم سیاسی از آن تحت عنوان "سقوط به وضعیت بدوی" Primal State یاد می‌شود. سقوط به وضعیت بدوی Fall into a Primal State در علوم سیاسی و فلسفه اجتماعی، به معنای بازگشت جامعه از حالت مدنی و قراردادی به حالت طبیعی و پیشامدنی است. جایی که قانون، اخلاق و قراردادهای اجتماعی فرو می‌ریزند و تنها غریزه، قدرت عریان و خشونت بدوی حکم‌فرما می‌شود. سقوط به وضعیت بدوی یعنی حاکمیت و بخشی از بدنه جامعه، معترضان را از دایره‌ی انسان‌داری حق، خارج کرده و به موجودات قابل حذف تبدیل کرده‌اند. در این وضعیت، ریختن خون معترض نه‌تنها جرم محسوب نمی‌شود چون قانونی وجود ندارد، بلکه بعنوان یک فعل غریزی برای پاکسازی محیط نگریسته می‌شود. این همان بدویت محض است که در پس ظاهر مدرن ابزارهای سرکوب پنهان شده

واژه‌ی "تالیولوژی" یک ترکیب واژگانی تخصصی Neologism است که از ریشه‌ی لاتین Talio به معنای قصاص و پسوند Logia به معنای شناخت یا مطالعه، ساخته شده است. در متون علوم سیاسی و حقوقی، این اصطلاح به معنای منطق تقابل حذفی یا مطالعه‌ی سازوکارهای انتقام‌جویی بکار می‌رود. در چهارچوب تالیولوژی، کنش سیاسی دیگر بر مبنای سازوکارهای مصالحه یا بازشناسی متقابل سامان نمی‌یابد، بلکه بر اساس تصور تهدید وجودی از سوی دیگری شکل می‌گیرد. به‌گونه‌ای که حاکمیت یا نیروهای اجتماعی همسو با آن، اعتراض و مخالفت را نه به‌مثابه مطالعه‌ی مشروع، بلکه به‌عنوان حمله‌ای به بنیادهای قدرت و منافع گروهی تلقی کرده و پاسخ را در حذف فیزیکی یا نمادین طرف مقابل جست‌وجو می‌کنند. وقتی از "تالیولوژی دوقطبی‌سازی" حرف می‌زنیم، منظورمان بررسی این است که چگونه در جامعه‌ای استبدادی که زندگی زنده نیست، سیر تحولات داخلی به سمتی می‌رود که حاکمیت تنها راه حل را در نابودی فیزیکی معترضین می‌بیند. بدین‌ترتیب تالیولوژی دوقطبی‌سازی مفهومی تحلیلی برای فهم چرخه‌ی خشونت متقابل و گذار از سیاست به دشمنی وجودی در جوامع استبدادی و بحران‌زده فراهم می‌آورد. تبیین این مفهوم از سه لایه‌ی مختلف به شرح زیر است:

- ریشه‌شناسی: قانون تالیو (Lex Talionis): واژه‌ی Talion به معنای مقابله به مثل است. همان قانون معروف حمورابی: چشم در برابر چشم. وقتی جامعه‌ای دچار "تالیولوژی" می‌شود، یعنی از فاز "گفتگوی سیاسی" خارج شده و وارد فاز "کینه‌توزی متقابل" شده است. در این حالت، قدرت سرکوبگری حاکم و بخشی از بدنه جامعه که با اوست، اعتراض را نه یک مطالبه بلکه "حمله‌ای" به منافع مافیایی و گروهی خودشان می‌بیند که باید با شدت عمل مضاعف، پاسخ داده شود.

- تالیولوژی به مثابه یک ابزار حکمرانی: در علوم سیاسی، تالیولوژی به وضعیتی اشاره دارد که در آن حاکمیت عمداً بذر کینه را در جامعه می‌کارد تا ترس متقابل ایجاد کند. به طرفداران خود القا می‌کند که اگر ما نباشیم، مخالفان چشم‌های شما را در خواهند آورد و جنایت را با بازنمایی معترضان به عنوان کسانی که قصد نابودی همه‌چیز را دارند، توجیه کند و شلیک به آنها را نه یک